

زبان قدیم آذربایجان نمیتواند ایرانی بوده باشد

پروفسور فرهاد قابوسی

• مغالطات یاد شده در نوشته کذائی از هر شخصی که باشند: علی اف، یا مترجم، یا نویسنده نامعلوم مقاله "گاهنامه اران" و یا مولف مطلب ارسالی به جهت عدم انطباق با منطق و علم صرفا حاکی از عدم اطلاع آن شخص از موازین تحقیق اند. ...

اخبار روز: www.akhbar-roo.com

پنجشنبه ۲۸ تیر ۱۳۸۶ - ۱۹ ژوئیه ۲۰۰۷

مقدمه : اخیرا نوشته ای مجعول تحت عنوان "زبان مردم آتورپاتکان زبان ایرانی بوده است" با استفاده از مطالبی از "محقق" بنام « اقرار علی اف » بدون مرجع دقیق و نام مولف در این سایت منتشر شده است. از آنجائیکه مولف بی نام بدون جرئت و رود در بحث منطقی در پی جوابگوئی به مقاله راقم تحت عنوان «ملاحظات در زبان قدیم آذربایجان» بوده است، لازم آمد که بابت گوشزد کردن موازین مقالات علمی و منطقی و تذکر عدم دخالت در معقولات به افراد ناوارد اشاره ای به این نوشته بشود. لکن در صورتیکه مولف مذکور با ذکر بخشهائی دستچین شده (؟) از مطلب "گاهنامه اران" خواسته باشد تا اغراض سیاسی خودرا توجیه کند، مرا با آن کاری نیست.

از آنجائیکه «فرضیه ایرانی بودن زبان آذربایجان» کلا بر اساس نوشتجات کسروی بوده و من در مقاله ام ثابت کرده ام که کلیت این فرضیه بجهت اتکا بر ترجمه غلط و فهم غلط منابع و سوء استفاده سیاسی از مبحث زبانشناسی، اساسا غلط و متناقض است. لذا برای اهل تحقیق و افراد معقول تکلیف مسئله روشن و مقوله ایرانی بودن زبان آذربایجان برای همیشه به زیاله دان تاریخ ریخته شده است.

کما اینکه چون آنچه که من اثبات کرده ام حکمی منطقی است جوابی برای آن ممکن نیست. مگر مغالطه ای از اینگونه که مولف مرتکبش شده است: در آن نوشته نه تنها بجهت ترس از ناتوانی در استدلال اسم مولف معلوم نشده است، بلکه معلوم نیست کدام نظر از علی اف است، کدام از منابع یاد شده، کدام از مترجم کتاب مذکور، کدام از نویسنده مقاله "گاهنامه اران" و کدام به وسیله مولف مقاله ارسالی به آنها اضافه شده است: مجموعه ای درهم، غیر مستدل و بی منطق از منابع دست سوم و اساسا غلط. لذا چنین مقاله ای فاقد اعتبار و اعتنای جدی است. لکن برای جلوگیری از ایجاد شبهه برای بعضی ها تذکرات زیر لازم بنظر میرسند:

تکلیف همه منابع قدیم و جدید این بحث نظیر "ابن مقفع، استخری، ابن حوقل، مسعودی، مستوفی و مارکوارت" را من بکمک نتایج تحقیقات و نظرات مشخص متخصصین شرق شناسی نظیر "مارکوارت" و "هنینگ" بطور کاملا مستدل در مقاله «ملاحظات در زبان قدیم آذربایجان» روشن کرده ام، لذا نظرات ذکر شده در نوشته "زبان مردم آتورپاتکان زبان ایرانی بوده است" از نظر تحقیقی اساسا بی اعتباراند. از این میان هم چنانکه در مقاله یاد شده اثبات کرده ام نظر ابن مقفع غلط، نظر استخری بتبع امکاناتش غیردقیق و نامعتبر، نظرات مستوفی و مسعودی طبق استدلال مارکوارت ناقص و بصورت کامل صرفا ناظر بر زبان کتبی آذربایجان بوده و نظرات درست ابن حوقل و مارکوارت بعمد و یا به سهو غلط ترجمه شده اند. بطور خلاصه هر نظری از هر مورخ و یا محقق، از "بیرونی" گرفته تا "دیاکونوف" و حتی آنچه که برای اهلش وحی منزل باشد، بدون تطابق با منطق و دقتی که علم معاصر به آن نائل شده است نامعتبر است! مگر درجمع پان ایرانیستها که کهنه پرستی جای عقل و منطق را گرفته و جعل در مباحث زبانشناسی وسیله ای برای توجیه اغراض سیاسی شده است. چرا که وقتی من ثابت کرده ام که بر اساس تحقیقات ایرانشناسان و زبانشناسان درجه اول نظیر "مارکوارت و هنینگ" محتوای منابع یاد شده چه بوده و به چه صورتی معتبر میتواند باشد، اگر که دلیلی منطقی در رد این اثبات در دست است باید ارائه

شود و گرنه تکرار نظرات غلط و ذکر منابع درجه سوم که فاقد دقت و اعتبار منطقی هستند جز اعتراف به نداشتن دلیل منطقی و توسل به لاطائلات کهنه چیز دیگری را نمی رساند.

علاوه بر این همچنانکه در مقاله خود اثبات کرده ام بر طبق نظر یکی از متخصص زبانهای قدیم ایران "والتر برونو هنینگ" برخلاف مغالطه مولف نامعلوم "روابط خوب زبانهای (غلط، درستش لهجه ها است) ایرانی آذربایجان جنوبی... مانند هرزنی و ... با لهجه های شمالغربی و مرکزی ایران" هیچ ربطی به نوعیت زبان آذربایجان نمی تواند داشته باشد! و باز همچنانکه در مقاله خود اشاره کرده ام، بخلاف مغالطه مولف مجهول، "دیاکونوف" در "تاریخ ماد" مشخصا وجود زبانهای مختلف در ماد قدیم را دقیقا تایید کرده و بر رابطه زبان قدیم آذربایجان که زبان عیلامی باشد با زبانهای آوال - آلتائی که شامل زبان ترکی است، تاکید میکند. از طرف دیگر رجوع به مقاله من روشن میکند که نظر ایرانشناس نامی "مارکوارت" در "غیر آریائی بودن ملت اران" که ناحیه ای رست در مرکز آذربایجان است، تکلیف همه ادعاهای نژاد پرستانه در مورد ایرانی بودن آذربایجان نظیر مغالطه در "ریشه مردم آذربایجان" در نوشته مولف را هم تعیین میکند. گذشته از آن غرض از "ریشه مردم" چیست و علت طرح مسئله نژاد پرستانه "ریشه و نژاد" در اینمورد کدامست؟ جز اینکه هر مطلب پان ایرانیستی در هر مورد که باشد، حتی در مورد زبان، بذاته محتوی مواضع نژادپرستانه است؟ مشکل این آقایان این است که من نشان داده ام که آنان تاکنون از سر تعصب و کوتاه بینی ناسیونالیستی، که جز کورکردن چشم عقل "نفع" دیگری ندارد، نه تنها بعضی از منابع را غلط ترجمه کرده اند بلکه منابع دیگر خود را هم غلط فهمیده اند و محتوای درست منابع آنان نظیر "ابن حوقل و مارکوارت و هنینگ" دقیقا بر عکس خواست آقایان وطنپرست است. لذا بعنوان نتیجه منطقی یا باید خود را نفی کنند و یا زبان دربندند و نظیر مورد فعلی کسانی دیگر را آنهم بطور غیر مستقیم به میدان مباحثه بفرستند که از موازین منطق و تحقیق بی بهره اند. حرجی نیست که گریز از بحث منطقی و توسل به وسایل آنچنانی از قدیم روش این آقایان بوده است: که در سیطره فرهنگ سنتی، حماسه گرا و شعر زده ایرانی قرون اخیر و خاصه دوران پهلوی، بجای عقل و علم و منطق همچنانکه کسروی و قزوینی خود تصریح کرده اند، از پان ایرانیسم تبعیت کرده و میکنند. کما اینکه مسئله ایرانی نبودن زبان آذربایجان بصورت طرح شده وسیله پان ایرانیستها بیشتر مسئله ای معرفت شناسانه و منطقی است تا زبانشناسی .

در خاتمه لازم به تذکر است که مغالطات یاد شده در نوشته کذائی از هر شخصی که باشند: علی اف، یا مترجم، یا نویسنده نامعلوم مقاله "گاهنامه اران" و یا مولف مطلب ارسالی به جهت عدم انطباق با منطق و علم صرفا حاکی از عدم اطلاع آن شخص از موازین تحقیق اند.

www.akhbar-roo.com

زبان مردم آتورپاتکان، زبان ایرانی بوده است

پروفسور اقرار علی اوف - مترجم: دکتر شادمان یوسف

- کتاب «تاریخ آتورپاتکان» یکی از تالیفات علمی و مهم «پروفسور اقرار علی اوف» می باشد که در هفت بخش تدوین شده و نکته های بدیع از تاریخ آتورپاتکان را باز می گوید. یافته های علمی وی مورد پسند جاهلان و نژادگرایان در جمهوری آذربایجان واقع نشد و گفته می شود که حتی گروهی از جهال کتب وی را جمع آوری کرده و در آتش سوزاندند! ...

اخبار روز: www.akhbar-roo.com

چهارشنبه ۲۳ خرداد ۱۳۸۶ - ۱۳ ژوئن ۲۰۰۷

«پروفسور اقرار علی اوف» از دانشمندان برجسته تاریخ شناسی و زبان شناسی جمهوری آذربایجان است که مرتبت و منزلت علمی والای وی به سبب تحقیقات گرانسنگ در گستره شوری سابق و کشورهایمانند ایران و ترکیه، بر همگان روشن است. اقرار علی اوف، عضو

هیات علمی آکادمی علوم جمهوری آذربایجان در باکوست. QW کتاب «تاریخ آتورپاتکان» یکی از تالیفات علمی و مهم «پروفسور اقرار علی اوف» می باشد که در هفت بخش تدوین شده و نکته‌های بدیع از تاریخ آتورپاتکان را باز می‌گوید. یافته‌های علمی وی مورد پسند جاهلان و نژادگرایان در جمهوری آذربایجان واقع نشد و گفته می‌شود که حتی گروهی از چهار کتب وی را جمع‌آوری کرده و در آتش سوزاندند! آنچه می‌خوانید فرازهایی است از کتاب «تاریخ آتورپاتکان» به ترجمه دکتر شادمان یوسف.

با وجود آن که تا حال نشانه‌ای از زبان مادریان آتورپاتکان دوره‌های باستان به دست نیامده است (ما تنها یک نوشته به زبان ارمنی در دوران بعد از قدرت هخامنشیان در «سن کله» نزدیک زنجان داریم که شهادت می‌دهد در آتورپاتکان و کشورهای همسایه، حتی ارمنیان از آن استفاده می‌کرده‌اند. اما علاوه بر این، ما می‌توانیم با تکیه بر پایه‌های استوار، تصدیق کنیم که آنچه که زبان مادریان میانه آتورپاتکان به شمار می‌رود، ۱ بی‌شک زبان ایرانیست که به طور وسیع، گسترده بود. در این باره نه تنها به گونه‌ای نسبتاً خوب فرهنگ نامگذاری آذربایجان در آغاز عصر میانه، که آن را می‌توان متعلق به دوره‌های باستانی نیز دانست، گواهی می‌دهد، همچنین اسناد دیگر نیز وجود دارد.

مولفان عرب در برابر دیگر زبان‌ها ولهجه‌ها که در عصر میانه در آذربایجان غربی معمول بودند، زبان‌های آذری (azari)، پهلوی (fahlavi) و فارسی را (iuqat-i furs) را نام می‌برند. درباره زبان آذری همچون زبان بخش زیادی از جمعیت آذربایجان غربی مسعودی ۲ نیز می‌گوید. درباره این زبان ابن‌حوقل، یاقوت بلاذری و مولفان دیگر عرب گزارش داده‌اند. ۳ مقدسی زبان آذری را همچون زبانی مخصوص فارسی معین کرده می‌نویسد: زبان دشواری است و برخی واژه‌های آن شبیه زبان خراسانی است. ۴

برای مقدسی و همچنین پیش‌تر مولفان قرن‌های نهم و دهم معین کردن لغت فرس (یعنی زبان فارسی) معنای اتلاق به گروه زبان‌های ایرانی را داشت. این‌که آذری زبان فارسی بوده است، از گفته‌های خرد مولفان عرب برمی‌آید که نوشته‌اند: این زبان خوبی نیست برای فهمیدن دشوار است (از نقطه نظر داننده فارسی) و غیره. ۵ در عین حال استفاده کردن از نام فارسی برای آذری از سوی مقدسی و مولفان دیگری عرب از جمله ابن‌مقفع * همچنان که اصطلاح (فهلوی) را برای معین نمودن زبان اصفهان، ری، همدان، نهاوند و آذربایجان. ۶ و اصطلاح فهلویات را برای شعرهایی که به لهجه‌های محلی نوشته شده پیش از همه نشان زبان ماد را معین می‌کردند. ۷ آنچه که ما درباره زبان آذری می‌دانیم که شاید آن را می‌باید زبان آذربایجانیان نامید (به این تعبیر لغت آذربایجان در نوشته‌های بیرونی برمی‌خوریم). ۸، می‌توان خلاصه‌های زیرین را برآورد:

- ۱- در دوران مولفان عرب، در آذربایجان با زبان آذری صحبت می‌کردند.
- ۲- که آن بدون شک زبانی ایرانی بوده است، چون که مولفان عرب آن را برابر دری و پهلوی گاهگاه به نام فارسی یاد می‌کنند و آن را جدا از زبان‌های دیگر قفقاز به شمار می‌آورند.
- ۳- که آذری زبان فارسی امروزی نیست. ۹ تحقیق‌هایی که مولفان معروف در زبان آذری کرده‌اند، حاکی از آن است که این زبان متعلق به گروه زبان‌های شرق و غرب ایران است و آن به زبان تالشی نزدیک بوده. ۱۰ زبان تالشی ویژگی‌های اساسی صورتی زبان مادها را در خود نگاه داشته است. ۱۱

منابع جدی وجود دارند که نشان می‌دهند لهجه‌های نزدیک به زبان آذری و تالشی امروز، در دوره عصر میانه (قرون وسطا) در سرزمین آذربایجانی جنوبی گسترش یافته است. ۱۲ جالب است که یادآور شویم که براساس سخنان یاقوت، زبان شهروندان مغان (دشت مغان) به زبان‌های گیلان و تبرستان نزدیک بوده است.

برخی زبان‌های ایرانی آذربایجان جنوبی [آذربایجان ایران] که تا زمان ما باقی مانده‌اند، مانند هرزنی، خلخال، گرینکانی و دیگران، در خود رابطه‌های خوبی با لهجه‌های شمال غربی مرکزی ایران را دارند. ۱۴

گروهی از دانشمندان معروف چنین عقیده دارند که لهجه‌های ایرانی که در سرزمین آذربایجان جنوبی امروز و قرون میانه گسترش داشته‌اند باقیمانده زبان‌هایی هستند که در زمان‌های قدیم وجود داشتند و لهجه‌های امروزی شمال و غرب و مرکزی ایران نشانگر آنند که در این منطقه زبان یگانه‌ای مشترک بوده است. ۱۵ خیلی مهم است که در دوره میانه در آذربایجان به گروهی از

لهجه‌های ایرانی برمی‌خوریم و نیز لهجه‌های ایرانی امروزه این منطقه همه متعلق به گروه زبان‌های شمال غربی ایران‌اند و ویژگی‌های نزدیک به هم داشته‌اند مانند زبان مادها. ۱۶ از این رو می‌توان گفت که زبان‌های نامبرده، بازمانده زبان مادی و یا لهجه‌های مادی می‌باشند. در اصل، لهجه‌های ایرانی که در سرزمین آذربایجان به کار گرفته می‌شد، حاکی از آن است که آن‌ها نه در دوره میانه و نه بعدتر، از جایی دیگر به این جا نیامده‌اند بلکه هم این‌جا بوده‌اند. موارد زیادی درباره این لهجه‌هایی که از جانب محققان روسی و عالمان شوروی و دانشمندان خارجی گردآوری و تحقیق شده، همچنین پژوهش‌های گروهی از عالمان خارجی (دانشمندان خارج از مرز شوروی سابق/ مترجم) در منطقه‌ای که درباره آن سخن می‌گوییم، حاکی از آن است که هنوز از زبان‌های قدیم، زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی پدیدار هستند. به ویژه باید یادآور شد که زبان و لهجه‌های گروه شمال غربی بر پایه آگاهی‌های زبان‌شناسان از کهن‌ترین زمان تا امروز از زبان‌های گروه فارسی برخاسته‌اند.

در این جا می‌باید چند سخن راجع به مفهوم آذربایجان بگویم، چون که در دوره‌های اخیر در ادبیات علمی، و علمی - مردمی کوشش‌های بسیار به خرج می‌دهند تا این که این نام را از محیط اتوریاتکان جدا سازند، که این به تباه کردن اندیشه نسل‌هایی که در سرزمین ما به سر می‌برند می‌پردازد و پیوندهای خونی و معنوی را که ما با اتوریاتکان داریم می‌گسلاند. این گفتار توضیح و تفسیر بسیاری از مسایل تاریخ کشور ما را ایجاب می‌کند که این سخنان باید محیط آن گردند که هر مورخ از برای خود احترام قایل شده، وظیفه خود بداند که تنها حقیقت تاریخی را بگوید تا خاطره تاریخی مردم ما نگاه داشته بشود!

نام آذربایجان تا زمانی نه چندان دور در ردیف نام‌هایی قرار می‌گرفت که هیچ‌گونه اختلاف نظری درباره آن وجود نداشت.

اما در ده سال اخیر در جمهوری آذربایجان برای آن‌که معنایی تازه به این مفهوم بدهند، کوشش‌های فراوان به خرج داده می‌شود. این تجدیدنظر، بارها نه از جانب متخصصان بلکه از سوی کسانی که از دانش به دوراند و تخصصی در این زمینه ندارند، ابراز می‌شود.

این قبیل مردمان به کارهای غیر علمی دست می‌زنند و چنین گمان می‌دارند که با سخن‌پردازی‌های دور از حقیقت، می‌توانند مسایل علمی را حل و فصل کنند! جریان را کاملاً ساده کرده و بدون هیچ آگاهی از تحلیل ریشه‌شناسی و بی‌آن‌که خویش را به دانش زبان‌شناسی بیارایند با تمامی نیرو، کوشش می‌کنند که وجود ترکان را در سرزمین ما باستانی بنمایانند و در تحلیل خود نام آذربایجان را به کار می‌گیرند!

آنان که در این باره از خود کوشش بسیار به خرج می‌دهند، متوجه نیستند که مفهوم نام، گرچه اسناد مهمی برای معین کردن تاریخ قومی خلق است، ولی استناد تنها براساس یک نام بدون نشانه‌های دیگر امکان‌پذیر و دور از اصول علمی است. نیز نمی‌توان پیدایش زبان خلق را معنی جدید داد، و تعیین کوشش‌های تاریخی - قومی خلق‌ها با استفاده از مفهومی که حتی با نام هم ردیف هست، غیر علمی سات و خیلی خطرناک است.

نمی‌توان ساده‌لوحانه گمان کرد که نام‌های همگون، در تاریخ با هم همانند بوده باشند. نام‌های به ظاهر شبیه که در طول زمانی زیادی از هم جدا بوده‌اند، اکثراً به گونه‌ای تصادفی شبیه می‌شوند. «ا.م دیاکونوف» در حالی که تحلیلی جدی از زبان‌شناسی ندارد، نام خلق‌ها و کشورها را خودسرانه و با ساده‌اندیشی از روی شباهت ظاهر، به هم نزدیک شمرده است و این کار ما را به حل مسایل قومی کشور نزدیک نخواهد کرد. با اصطلاح اصولی دانشمندانی که پیش از این یاد کرده شدند، در حل مشکل‌ترین مساله‌های تاریخی منطقه از آن‌ها استفاده می‌نمایند، این موضوع زیاده از حد، ساده و ابتدایی است و بیش از حد مجاز، به خود روا دیدن را نشان می‌دهد. «دلایل» بی‌بنیاد، ایجاد می‌شود و تمامی کوشش‌ها برای این انجام می‌یابد که برای نامی [آذربایجان] که ذکرش را در بالا داشتیم کلمه‌های شبیه از زبان‌های ترکی پیدا بکنند. با استفاده از «فال قهوه» و توضیح ریشه‌شناسی می‌خواهند که این عقیده را ثابت کنند که نام آذربایجان، ریشه ترکی دارد!

این مولفان نسبت به تمامی قواعد ریشه‌شناسی تطبیقی بی‌اعتنایی نشان می‌دهند. آن‌ها آگاه نیستند که بدون در نظر گرفتن احاطه تاریخی و وضعیت تاریخی، همچنین تاریخ خود کلمه‌ها و تغییراتی که در طول تاریخ واژه‌ها از دیدگاه قانون‌های آواشناسی رخ می‌دهد، سنجش و مقایسه

و برابر نهادن واژه‌ها هیچ‌گونه پایه علمی ندارد. چون که جای هیچ باور علمی نیست که این با آن اصطلاح درست همان معنا را داشته باشد که در زبانی دیگر با تلفظی شبیه به آن به کار می‌رود! این مولفان بی‌خبر از آنند که با شباهت ظاهری واژه‌ها به یکدیگر، هیچ چیز را نمی‌توان اثبات کرد. شباهت تصادفی کلمه‌ها، نام‌ها و غیره در زبان‌های گوناگون، یک چیزی معمولاً ناگزیر و از دیدگاه قانون احتمالات ریاضی حتمی است.

براساس قانون نظری احتمالات در زبان‌های گوناگون می‌توان ده‌ها کلمه شبیه به هم را پیدا کرد. می‌توان به ریخت کلمه‌های زیادی اشاره کرد که نه تنها شبیه هم تلفظ می‌شوند بلکه در این، یا آن زبان، یک معنا را افاده می‌کنند ولی هیچ عمومیت در پیدایش خود ندارند. همه کوشش‌هایی که به یگانه پنداشتن واژه‌های زبان‌های گوناگون انجام می‌گیرد که تصادفاً شباهت ظاهری دارند، کاملاً اشتباه است. همان طور که ذکر گردید کلمه‌هایی که همانند یکدیگر طنین‌انداز می‌شوند، ممکن است از دیدگاه نژادشناسی زبان یکی نباشند. ۱۷ می‌توان با تمامی مسئولیت اظهار نمود که مولفانی که ریشه مردم آذربایجان را ترکی می‌دانند، تحمل هیچ‌گونه انتقاد را ندارند. چون که این عقیده، اساس علمی ندارد! و با هیچ اصل علمی نمی‌توان گفته‌های آن‌ها را تصدیق کرد و ممکن نیست که گفته‌هایی را که هیچ پایه و اساس قانونمند ندارند، در ردیف کار علمی و تحقیقی جای داد. آن‌هایی که این را در نظر می‌گیرند و می‌کوشند، از اصولی واهی در علم استفاده نمایند، هنوز از سده گذشته مورد مسخره و خنده قرار دارند.

هر چند که دلیل‌های مولفانی که کوشش می‌کنند تا ریشه نام آذربایجان را ترکی بدانند هیچ‌گونه پایه ندارد و لازم نیست که از نقطه نظر زبان شناسی و تاریخ‌شناسی این گفته‌های بی‌اساس را رد کرد ولی متأسفانه این به اصطلاح «ایده» در کتاب‌های ادبیات جدی و علمی - مردمی و حتی علمی نیز جا باز کرده است و همین، مرا و می‌دارد کوشش نمایم تا نقطه نظری علمی را درباره پیدایش مفهوم آذربایجان که در پایان سده چهارم و آغاز سده سوم پیش از میلاد پیدا شد، به طوری که حتی در دوران باستان آغاز مصر میانه انعکاس پیدا کرد، باز نمایم!

نه تنها مفهوم بلکه زبان آتورپاتکان نیز ایرانی بود. زبان دین زرتشت ایرانی بود و تقریباً تمامی اصطلاحات اجتماعی، اقتصاد، سیاسی و فرهنگی همه ایرانی بودند و در این باره وضعیت دوران ساسانیان شهادت می‌دهد.

قوم آتورپاتکان که در دوران باستان موجودیت پیدا کرد، این جمعیت کنونی آذربایجان جنوبی نیستند که با لهجه‌های زبانی مادیان میانه سخن می‌گویند. چنان که یاد کردیم، یک قوم جدید بود که در نتیجه تجانس طایفه‌های محلی منطقه پیدا گردیده است.

از این گونه مثال‌ها در تاریخ بسیار است. مثلاً می‌توان به جریان روس شدن طایفه‌های فین - اوگاری‌ها اشاره کرد. از جمله وسی‌ها، موآرمی‌ها، مری و غیره... هیچ یک از محققین واقعیت بین نمی‌توانند گواهی بدهند که مردم شمال و شرقی استان‌های روسیه غیر از طوایف فین‌اوگاری هستند که در هزار سال پیش زبان خود را به سلاونی، زبان روسی تغییر داده‌اند. این طایفه‌ها چنان که ما خوب آگاه هستیم در زمانی به روس‌ها تبدیل یافتند که آن‌ها به منطقه «پاوله‌ژه» و نزدیکی‌های «لاواگا» و «پلازر» سلاوتی آموونو ۱۸ رفتند.

ترک آناتولی که آن هم تا اندازه‌ای از دید مردم‌شناسی، نسل قدیم جمعیت آسیای کوچک است، ولی آن‌جا را نیز نمی‌توان هنوز آسیای کوچک نامید، زیرا که با تغییر زبان به زبان ترکی نماینده قومی جدید می‌باشد که در قرن‌های ۱۶، ۱۵ در نتیجه تجانس و آمیزش طایفه‌های ترک زبان با مردم بومی پیدا شده است.

مصر عربی نیز از نظر مردم‌شناسی همان قبط قدیم است. اما مصری معاصر نه تنها مصری قدیم نیست، زبانش به زبان عربی تغییر پیدا کرده است. مصریان از دیدگاه قوم‌شناسی، اعراب جدید هستند که با عرب‌های دیگر منطقه آمیخته، و اشتراک زبانی، فرهنگی، روانی یگانه با آن یافته‌اند. ۱۹

این همه را می‌توان درباره انگلیسی‌ها، فرانسویان، اسپانیایی‌ها، قزاقان، ازبکان، ترکمانان و مردمان بسیار دیگر نیز گفت. این گفته‌ها معنی آن را ندارند که ما از جدول نام‌نویسی گذشتگان مردم آذربایجان، گروه‌های هوریتی، گوتی، لولوبی، مانایی و طایفه‌های دیگر را که در منطقه آذربایجان جنوبی و اطراف آن زندگی می‌کردند، خط زده باشیم. هیچ‌گاه! تیره‌ها و مردمانی که یاد کردیم، آن‌ها گذشتگان ما، در دوره پیش از تاریخ ما می‌باشند و ما از آن‌ها هیچ‌گاه دست نخواهیم کشید.

تمام طایفه‌ها و تیره‌ها، که در سرزمین کشور ما زندگی می‌کردند نقشی بزرگ را در روندهای قومی بازی کرده‌اند. همه آن‌ها در زمان‌های گوناگون در تشکیل قومی، پیدایش قومی عمومی در آخر سده‌های پیش از میلاد اشتراک داشته‌اند، اما نقش حل‌کننده همه آن‌ها را در یکدیگر مدها داشتند.

نقل از: آران - گاهنامه تحقیقی - مطالعاتی موسسه فرهنگی آران - شماره دوم - پاییز ۸۲

نشانی: تبریز - خیابان عباسی - شماره ۲ صندوق پستی: ۵۴۵۷ - ۵۱۵۷۵

تلفن: ۶۵۶۱۱۶۳ (۰۴۱۱)

نمابر: ۶۵۶۱۱۶۳ (۰۴۱۱)

پی‌نوشت‌ها:

۱- پریخانیان، ا. گ نوشته‌های آرامی از زنگور، ۱۹۶۵، ۴ NQX

در تحقیقات لنتس.و. نیز با همین نام آمده است. (ص ۲۶۲، ii,iv,z). هنینگ.و.ب (ص ۱۹۵،

۱۹۶۱، ۲، Asiya Mayor,x) و دیگران.

۲- بنگرید: قاسم آو.س.یو. آذربایجان جنوبی در قرن‌های III,vii، باکو، ۱۹۸۳، ص ۴۴.

۳- همان

۴- همان

۵- در این میان یاقوت می‌گوید که زبان آذری برای همگان قابل فهم است. مگر برای دارندگان آن

زبان. بنگرید: میلر.ب.و. راجع به مساله زبان و جمعیت آذربایجان تا زمان ترک زبان شدن این

منطقه، یادداشت‌های دانشمندان انستیتو خلق‌های شرقی. ۱۴. CCCP، ۱۹۳۰، ص ۲۰۳.

* این مقفع یا روزه پارسی ایرانی است که به زبان عربی کتاب نوشته است. (ف).

۶- آرنسکی ای.م، مقدمه زبانشناسی ایرانی. ص ۱۳۸، ۱۹۶۰، M: نیز بنگرید: قاسم آو.س.یو. اثر

یاد شده. ص ۴۵.

Henning -V

, ۱۹۵۸Leiden . Mittrliranisch. Handbush der Orientalistik. I.Iv. Iranistik,I. Linguistik .W.B

۹۵S - köln

۸- ابوریحان بیرونی، آثار برگزیده، ۱۷، تاشکند، ۱۹۷۴، ص ۴۶، نیز بنگرید: قاسم آو.س.و اثر یاد

شده، ص ۲۰۳.

۹- بنگرید میلر: ب.و اثر یاد شده، ص ۲۰۳

۱۰- همان، ص ۲۱۷ به بعد.

۱۱- بنگرید: میلر.ب.و. زبان تالشی، ص ۵۳، ۱۹۵۳، مسکو

۱۲- بنگرید: دیاکونف، ای.م، تاریخ مدها. ص ۹۲، میلر.ب.و «راجع به مساله زبان... قاسم آو.س.و

اثر یاد شده، ص ۴۶.

۱۳- بنگرید Schwarz.p نگر... اثر یاد شده، ص ۱۰۸۶ و دیگر.

۱۴- Transaction of the . Henning W.b. the ancient tanguage of Azerbaijan

۱۰C ,۱۹۳۴. Herzfeld E. AMI. VII ۱۹۵۵phiologicalsociety. London .

۱۵- اثر یاد شده، ص ۱۶ ,Horzfold E

۱۶- میلر.و.ب زبان تالشی، ص ۵۳، دیاکونف ای.م تاریخ مدها، ص ۳۸۲، ۳۸۱، ۹۲۰

۱۷- نگر: زبان‌شناسی عمومی، اصول تحقیقات زبان‌شناسی، ص ۴۰، ۱۹۷۱، مسکو

۱۸- گارویناوا، ای، ی، تاریخ قوم بین رودخانه‌های ولگا و اک ۱۹۶۱.

۱۹- لوتسکی، پ.و: اعراب ص ۲۸۹

[...www.akhbar-roo](http://www.akhbar-roo)

ملاحظات در زبان قدیم آذربایجان

دکتر فرهاد قابوسی

• نویسنده در این مقاله می گوید آنچه تحت عنوان «زبان آذری» یا زبان ایرانی قدیم مردم آذربایجان از جانب برخی «محققین» ایرانی مطرح شده است دارای اعتبار منطقی و تحقیقی لازم نیست. کما اینکه نه تنها منابع این فرضیه غلط و غیردقیق بوده و ارزیابی «محققین» ایرانی از آنها نیز غلط و توأم با اغراض غیرتحقیقی اما سیاسی بوده است. بلکه نظرات محققین بیغرض خارجی در اینمورد بروشنی مخالف نظرات «محققین» ایرانی است ...

اخبار روز: www.akhbar-roo...

دوشنبه ۲۰ فروردین ۱۳۸۶ - ۹ آوریل ۲۰۰۷

مقدمه : در این مقاله نشان خواهم داد که آنچه تحت عنوان « زبان آذری » یا زبان ایرانی قدیم مردم آذربایجان از جانب برخی «محققین» ایرانی مطرح شده است دارای اعتبار منطقی و تحقیقی لازم نیست. کما اینکه نه تنها منابع این فرضیه غلط و غیر دقیق بوده و ارزیابی «محققین» ایرانی از آنها نیز غلط و توأم با اغراض غیر تحقیقی اما سیاسی بوده است. بلکه نظرات محققین بیغرض خارجی در اینمورد بروشنی مخالف نظرات «محققین» ایرانی است. فرا تر از آن نشان خواهم داد که نه تنها مطابق نظرات بعضی محققین معروف بلکه بر اساس تحقیقات اخیر زبانشناسی نیز زبان قدیم ایلامی (عیلامی) نواحی غرب ایران شامل آذربایجان با زبانهای اورال-آلتائی که شامل زبان ترکی است خویشاوند بوده و لذا تغییر تدریجی زبان ساکنین آذربایجان از زبان ایلامی به زبان خویشاوند ترکی بعد از قریب دو هزاره: بخصوص تحت شرایط اسکان متمرکز اقوام ترک در این ناحیه، بعنوان تغییر تدریجی امری طبیعی و منطقی محسوب میشود.

باینطریق مسئله زبان آذربایجان قدیم بدون نیاز به جعل و تعبیه زبان فرضی آذری بطور منطقی و معقولی حل میشود. چراکه این اول باری نیست که به خاطر اهداف خاص در علم تاریخ یا فرهنگشناسی جعل میشود و تجارب تاریخی در رابطه با دروان نازیسم در آلمان نشان داده اند که همچنانکه خود محققین آلمانی تاکید میکنند متأسفانه جعل در مسائل تاریخی فرهنگی به خاطر اهداف ناسیونالیستی سابقه طولانی در میان «محققین» ناسیونالیست دارد. کما اینکه ترجمه صحیح و دقیق و ارزیابی منطقی و علمی متون عربی و لاتینی که در دستند نشان میدهند که در آذربایجان قدیم «زبان ایرانی (فارسی) آذری» وجود نداشته است. و حداقل اشکال «محققین» ایرانی در اینمورد این بوده است که آنان اشتباه کرده و از سر عدم دقت براه خطا رفته اند و حداکثر اشکال این تواند بود که بعضی از آنان از سر تعصب ملی عمدا چنین داستانی را جعل کرده اند.

ما «دلایل» مرکزی «محققین» مذکور را از تعلق «ابدی» آذربایجان به ایران و «پهلوی» بودن زبان آن در قدیم تا محتوای منابع تاریخ و جغرافیای قدیم در رابطه با این مسئله و زمینه نمونه های باقیمانده گویش ایرانی در آذربایجان را تعلیل و تحلیل کرده و نشان خواهیم داد که همه آنها متکی بر منابع غیردقیق و از نظر تحقیق نامعتبر و ترجمه های غلط و ارزیابی نادرست از چنین منابعی هستند.

از نظر تاریخی بخلاف مطلق آنچه که «محققین» ایرانی شایع کرده اند صرف رجوع به منابع مورد اشاره خود آنان نظیر مارکوارت روشن میکند که: "آذربایجان (آتر پاتاکان) از ابتدای تاریخش قرنهای کشور مستقلی بوده و بعد نظیر هر کشور دیگری در ادوار بعدی مدتی تحت الحمایه ارمنستان و ایران بوده و ابتدا بعد از سال 252 میلادی است که با شکست ارمنستان تحت الحمایه حکومت ساسانی قرار گرفته است" (1.1). لذا هیچ ضرورتی در ارتباط زبانی آذربایجان و ایران نیست. و مهم اینکه بخلاف مطلق دعاوی «محققین» ایرانی طبق تحقیقات مارکوارت: "در ناحیه «اران» که در زبان یونانی «آلبانی» نامیده شده است، تا اواسط قرن پنجم میلادی پادشاهی مستقلی موجود بوده است که بعدها در عین اتحاد نظامی با ساسانیان معمولا به ارمنستان برای استقلال از ایران کمک کرده است. "که بجهت تعلق بعدی اران به آذربایجان باز استقلال آذربایجان از ایران قدیم را و رد ضرورت تاریخی ارتباط زبانی با ایران را تاکید میکند.

و مهمتر اینکه بر طبق همین تحقیقات: "کشور اران (که بعدها به آذربایجان تعلق میگیرد) تا قرن پنجم میلادی زبان خاص خود را داشته است که برایش الفباء خاصی اختراع کرده بودند." در ادامه

مطلب مارکوارت مخصوصا تاکید میکند که: "اران در همه اعصار یک سرزمین مشخصا غیرآریائی بوده است"، "چیزی که نقل قول استرابون از سنتهای اهالی آنجا کاملا تایید میکند." (1.2). در ادامه مطلب مارکوارت به تعدد زبانها در سرزمین اران اشاره میکند: کما اینکه برخی مورخین قدیم عرب نظیر ابن حوقل در «صورة الارض» نیز به وجود زبانهای خاص در اران و تعدد زبانهای نامعلومی در ناحیه «پردعه» اشاره کرده اند. باین معنی گذشته از آنکه ایران همواره کشوری چند زبانه بوده است، برخلاف نگرش ایستای «محققین» ایرانی به تاریخ و جغرافیا، که داده های مربوطه را بغلط ازلی و ابدی دیده اند، آذربایجان قدیم از ابتدای شروع تاریخش متعلق به ایران نبوده که از آن امکان اشتقاق زبان آذربایجان قدیم از زبانهای ایرانی قابل استنتاج باشد. از اینرو امکان فرض زبان ایرانی آذری بر هیچ اساس تاریخی استوار نیست و بقدر کافی زبانهای غیر ایرانی در آذربایجان موجود بوده اند. از طرف دیگر همچنانکه در ادامه مطلب نشان خواهیم داد: روایت ابن مقفع مبتنی بر "پهلوی" بودن زبان نواحی شامل آذربایجان ایران قدیم نیز غلط بوده و مطابق تحقیقات هنینگ ((3)، (2)) متاثر از عادت غلط اشکانی در تعمیم نام سرزمین و زبان خویش به سرزمینهای بیگانه تحت تصرفشان محسوب میشود.

باید دانست که این نظر غلط ابن مقفع را نه تنها همچنانکه معروف است ابن ندیم در «الفهرست» بلکه حمزه اصفهانی هم بنقل از "موبد متوکل" نامی در «التنبیه علی حدوث التصحیف» تکرار و دیگران نیز بعدا از آنها تکرار کرده اند. باین ترتیب عادت غلط اشکانی در تعمیم نادرست نام سرزمین خاستگاه خود به سرزمینهای بیگانه تحت تصرفشان از طریق تکرار نویسندگان مذکور که اهل دقت نبودند و نیز تکرار این مکررات در نوشته های نویسندگان متعصب و وطنپرست معاصر ظاهر «حقیقت» بخود گرفته است. و یعنی همه منابع و «دلایل» «محققین» ایرانی در نهایت از این نوع ظاهری هستند و لیست منابع و «دلایل» کذائی در ایرانی بودن زبان قدیم آذربایجان در واقع چیزی به جز تکرار منابع و دلایل غلط نیست. بدیهی است که بر نویسندگان قدیم با امکانات ناچیزشان خرده نمیتوان گرفت که بدون دقت کافی نظرات غلط را تکرار کرده اند ولی در کوتاهی منطقشان البته جای حرف باقیست. لکن ایرادها البته بر «محققین» قرن معاصر رواست که با وجود امکان تحقیق و ادعای تحقیق، در مورد آنچه که تکرار میکنند حداقل به عقل خود رجوع نکرده اند.

و باین ترتیب اگر که علت عادت غلط دیوان عصر اشکانی را در تعمیم نام پارت به سرزمینهای متصرف شده را در سیاست تحکم اشکانی بجوئیم و در تکرار ابن مقفع از این مغالطه سیاسی نیز تعصب اتحاد وطن و زبان در برابر تسلط اعراب را به بینیم، در خواهیم یافت که داستان ایرانی بودن زبان قدیم آذربایجان که بر اساس اینگونه روایات بنا شده است از ابتدا داستان مغالطه ای سیاسی است.

از جانب دیگر صرف تسمیه یک ناحیه به اسمی استمرار زبان معینی در آن ناحیه را اثبات نمیکند و تکرار تاکید ایرانی بودن نام آذربایجان و اشتقاق آن از "آتر پاتاگان" دلیلی بر وجود زبان آذری و نیز نوعیت ایرانی آن زبان نیست، چراکه این گونه تسمیه های باقیمانده از قدیم همچنانکه نظر یادشده هنینگ نشان میدهد همیشه مرجوع به واقع نیستند. لکن تکرار این نوع «اطلاعات عمومی» در نوشته های «محققین» ایرانی نشان میدهد که چون دلیل منطقی در اختیار اینان نیست لذا باید به اینگونه شبه دلایل رجوع بکنند.

به سخن دیگر مقاله حاضر استدلالی در نادرستی، عدم کفایت و دقت منابع و عدم اعتبار منطقی عقاید «محققین» جانبدار ایرانی در برابر نظرات محققین منصف غیرایرانی در مورد «زبان آذری» و در ضمن تحقیقی کلی در منطقی بودن زمینه ایلامی زبان ترکی در آذربایجان قدیم بابت گشودن معضل مربوطه است.

از نظر محتوی و روش مقاله حاضر در مورد خاص زبانشناسی نیست و راقم ایرادی به نتایج صرفا زبانشناختی «محققین» ایرانی و و ریشه یابی لغات در مقالات آنها تا جائیکه به گویشهای ایرانی مربوط میشود، ندارم و اگر چه در اشارات کسروی دراین موارد جای بحث فراوان است، لکن در هر صورت این مباحث بفرض درستی نه به زبان داخل آذربایجان بلکه به گویش های برونمرزی آذربایجان مربوط اند. بحث من در این جا نظیر محققین خارجی بر سر نتیجه گیریهای آنها از این لغات بیزبان و بستن آنها از طریق ترجمه های نادرست از منابع غیر دقیق قدیمی به یک زبان فرضی و تعبیه آن در یک ناحیه جغرافیائی معین است. کما اینکه «استدلالات» مقالات مورد بحث

نیز فقط ظاهر زبان‌شناسانه داشته ولی همچنانکه هنینگ (2) ثابت کرده است، در واقع پایه و مایه زبان‌شناسی ندارند، بلکه با تسامح و ترجمه نادرست در پی توجیه تصورات و تخیلات خویش بوده و عملاً در پی سوء استفاده سیاسی از زبان‌شناسی هستند. کما اینکه پایه اصلی استدلالات مقالات مورد بحث «محققین» ایرانی نقل قول از منابع قدیم است و مصادره به مطلوب بعضی مطالب محتوی، لکن بدون ارزیابی منطقی و انتقادی منابع مذکور، آنچنانکه محققین غیرایرانی نیز پیش از من نشان داده اند. لذا بحث ما در اینجا در مورد روش و منطق تحقیق «محققین» ایرانی و استنتاج غیرمنطقی آنان از نتایج تحقیقاتشان است. کما اینکه من نتایج تحقیقات بیغرضانه متخصصین خارجی را با نتایج مغرضانه و متکی بر پیشفرض «محققین» ایرانی مقایسه کرده ام.

مهمترین تفاوتی که در بینش و روش تحقیق بین «محققین» ایرانی و محققین اروپایی در اینمورد دیده میشود اینست که «محققین» ایرانی بینشی ایستا و محققین اروپایی بینشی پویا و دینامیک دارند. و همچنانکه اشاره شد «محققین» ایرانی در پی یافتن دلیل برای یک پیشفرض و محققین اروپایی در پی یافتن جواب برای سئوالات زبان‌شناسی هستند.

برای هر شخصی نظیر من که بر منطق و روش تحقیق علم واقف باشد، اساس نادرستی روش تحقیق «محققین» ایرانی از کسروی گرفته تا احسان یارشاطر در غیر علمی بودن روش تحقیق و استنتاج آنها و غیر منطقی بودن استدلالات آنهاست. چرا که اینان در واقع در پی اثبات قاعده در یک حوزه از طریق بررسی استثنائات آن حوزه هستند که دقیقاً معکوس روش علم است. که در این میان مثال قاعده «آذری یا ایرانی صحبت کردن»، مثال حوزه «آذربایجان» و مثال استثنائات حوزه «نمونه های اندک، ناقص و مهجور عملاً انتقال داده شده از ایالات دیگر به آذربایجان» است که این آقایان ارائه داده اند. در نادرستی منطق «محققین» ایرانی این بس که آنان با زیر پا نهادن منطق صرفاً «مصادره به مطلوب» کرده اند. لکن همچنانکه اشکالات کیفی و اساسی روش تحقیق همواره در نتایج کمی و فنی کار نیز موثراند: نشان داده ام که حتی ترجمه های «محققین» ایرانی از قبیل کسروی، قزوینی و یارشاطر از متون عربی منابع نظرشان نیز بدون دقت و نادرست بوده است، چرا که اینان در پی مصادره به مطلوب هم ترجمه غلط و هم از آن تفسیر غلط کرده اند.

بخصوص در رابطه با دقت تحقیقی و ارزیابی منابع و نمونه ها در اینمورد، «محققین» ایرانی متأسفانه قابل قیاس با محققین اروپایی نبوده و مایه تحقیقی اکثر نوشته های آنان بسیار نازل است. مسئله من در نادرستی نتایج «محققین» ایرانی در اینمورد اساسی تر از بحث «صرف و نحو» است و ساختار «تحقیقی» و کلیت نوشته های «محققین» ایرانی را در اینمورد در بر میگیرد. باین معنی که همچنانکه محقق آلمانی هنینگ نیز میگوید با اتکا به چنین منابع ناقصی در دست «محققین» ایرانی و بر اساس چنین روش کم دقت و فاقد منطقی، نمیتوان مسئله ای چنان پیچیده را حل کرد. مخصوصاً که بسیاری از منابع قدیم و نه جندان دقیق مورد استفاده «محققین» ایرانی بدون تحقیق لازم و در فقدان امکانات تحقیق در قدیم طبق روال متداول که مشهور است، حتی بنص خود «محققین» ایرانی، از یکدیگر رونویسی کرده اند. که یعنی نه اینکه منابع نظر «محققین» ایرانی متعدد باشند بلکه عملاً یک منبع است که محتوایش وسیله منابع متاخر آنهم به صور دلخواه تکرار شده است.

سواى آن در میان منابع مورد بحث در اینکه غرض از اصطلاح «آذری» مردم و یا زبان آذربایجان باشد اختلاف است و صرفاً از سر بیدقتی و تعبیر غیر منطقی «محققین» ایرانی مذکور است که به زور گذشت زمان محتوای منابع مذکور را مصادره به مطلوب کرده اند. همچنین در منابع غیر دقیق و قدیمی نظیر «مسالك و الممالك» استخری که سخن مشخصاً در باره زبان است غیر از تسمیه متفاوت «پهلوی» و «آذری» در مورد زبان آذربایجان، آنرا معمولاً به ناحیه آذربایجان و نه مشخصاً اهالی آذربایجان نسبت داده اند که میتواند زبان حکومت و دیوان آذربایجان و نه زبان مردم آذربایجان باشد. کما اینکه هم چنانکه در زیر توضیح داده ایم در قدیم در سرزمینهای متعددی در آسیا و اروپا زبان مردم و زبان رسمی حکومت و دیوانیان متفاوت و حتی بعضاً غیر هم‌ریشه میبوده اند. گذشته از آن همچنانکه خواهد آمد مرجع این بیدقتیها در منابع بعدی و رونوشت‌های بعدتر از آنها، در انتصاب زبان فارسی به آذربایجان قدیم همچنانکه هنینگ اشاره میکند (3)، در عادت غلط اشکانیان به نامیدن ممالک بیگانه تحت تصرف خویش نظیر «ماد» با اسم کشور خویش «پارت» و لذا تعمیم نادرست نام زبان‌شان «پهلوی» به زبانهای ممالک دیگر تحت تصرفشان است.

مهمتر از همه اینکه همچنانکه نشان می‌دهیم ترجمه‌های «محققین» ایرانی از منابع عربی و لاتین مورد استفاده شان هم غلط، هم با هم متناقض بوده و هم در مواردی که مخالف نظرشان بوده است کتمان شده‌اند و لذا تحقیق محسوب نمی‌شوند. چرا که مثلاً مرجع این فرضیه که کسروی باشد آنجا که مدرکی ندارد بجای استدلال به تخیل روی آورده است که: «مستوفی (حمدالله) زمانی هم در تبریز نشسته بوده و آذربایجان را نیک می‌شناخته و می‌توانسته در باره مردم و زبان آنجا گشاده‌ترین آگاهی‌ها را به یادگار گذارد. لیکن اینرا نخواسته ...» (4.1). که اگر پایه استدلال متکی بر منابع را بر چنین تصویری بگذاریم هر نظر بیربطی را می‌توانیم در خیال خود ثابت کنیم.

متأسفانه تحت تأثیر قره‌نگ ادب زده و سطحی ایران که فاقد معیارهای منطقی و علمی است و در آن تعصب جای تحقیق را گرفته است، «محققین» ایرانی به این مسئله علمی زبانشناختی از دید سیاسی و باصطلاح ملی نگریسته‌اند. و با فدا کردن عقل زیر پای ناسیونالیسم به این مسئله علمی رنگ سیاسی زده‌اند و علم را وسیله اهداف استبداد و تمرکز گرائی حکومت و بازیچه ناسیونالیست‌های نامحقق کرده و از فرط ناسیونالیسم بدیهی‌ترین اصل تحقیق را که توجه به شرایط تاریخی و جغرافیائی مسئله مورد بحث و یعنی زمینه ایلاتی ایران و نقل و انتقالات فرهنگی و زبانی ناشی از کوچ عشایر است، نادیده گرفته‌اند. سخن کوتاه که کار من در اینجا یاد دادن منطق و روش تحقیق علمی به «محققین» ایرانی بوده است که وظیفه علم شک در مسلمات و سنجش منطقی آنهاست.

در ابتدا لازم است به چند مورد کلی این مبحث اشاره شود: اول اینکه از دیدگاه منطق و روش تحقیق علمی همه مسائل در صورتبندی مجرد و صوری آنان که منجر به اثبات حکم «الف» بر اساس فرض «ب» و یا فرایض «ب»، ج و ... است، همسان محسوب می‌شوند و از دو حال خارج نیستند یا صورتبندی منطقی شان درست است و یا غلط. صورتبندی درست همواره از نوعی است که در آن عکس مسئله هم قابل اثبات باشد و یعنی وقتی جای حکم و فرض را با هم عوض کردیم باز مسئله قابل اثبات باشد. از این نقطه نظر صورتبندی مسئله «زبان ایرانی آذری در آذربایجان» بطرزی که کسروی و شرکا مطرح کرده‌اند، از نظر منطق اصولاً غلط است. چراکه عکس منطقی مسئله اصلاً قابل طرح نیست.

دوم اینکه از ابتدای بحث که از مقاله «آذری یا زبان باستان آذربایجان» کسروی شروع می‌شود تناقض و مغلطه‌ای بین زبان پهلوی (فهلوی) و زبان «آذری» بعنوان زبان قدیم آذربایجان میان منابع تاریخی مورد استفاده کسروی (و متابعین) و استفاده کنندگان وجود دارد که حاکی از نادرستی فرض اینان دال بر اشتقاق زبان آذری از زبانهای ایرانی است. این مغلطه را باید مربوط با بیدقتی منابع قدیم مورد استفاده آقایان نظیر ابن مقفع در استعمال اصطلاحات متداول لکن نا دقیق عصر پارتی در تعمیم زبان «پهلوی یا فهلوی» به سرزمین ماد دید که هنینگ نیز اشاره کرده و در زیر می‌آید.

سوم اینکه از دوران بسیار قدیم در ایران زبانهای متعددی رایج بوده‌اند که هر کدام مورد مصرف خاصی داشته‌اند: نظیر زبانهای آرامی، ایلامی، بابلی و پارسی باستان که بعنوان زبان دیوانی، زبان حکومت و زبان روابط (بین المللی) سرزمینهای تحت تصرف امپراطوری ایران دوران هخامنشی و پارتی و ساسانی محسوب می‌شده‌اند. در حالیکه زبان مادری و محاوره مردمان نواحی مختلف تحت تصرف، مثلاً عربنشین و ترک‌نشین، در آن عصر غیر از اینها بوده است. اما مهمترین خاصیتی که در مطالب «محققین» ایرانی از قبیل آقایان کسروی، قزوینی، ذکاء و مرتضوی و غیره به چشم می‌خورد انشاء و «استدلالات» و «وطنپرستانه آنهاست تا جائیکه این آقایان وطنپرستی را با تحقیق عوضی گرفته‌اند. خاصیت دوم این مطالب که در مقالات آقای یارشاطر نیز مشهود است، اینست که این آقایان پیش فرض زبان غیر ترکی آذری را سرمشق خود قرار داده و صرفاً در پی یافتن دلایلی بر آمده‌اند که این پیشفرض را تأیید کند. کما اینکه مثلاً کسروی بعنوان مرجع اصلی این مغالطات هر جا که نظیر مورد «کردان و «بنی عامر»" نظر مورخین نظیر مسعودی را مغایر اهداف خود یافته آنرا عامیانه و بی ارزش ارزیابی کرده است (2، 4). ولی آنجا که بفع خود دیده است از همان مسعودی عوام دلیل آورده است (3، 4). این کار نه که تحقیق بل جعل و تبلیغ است و بس.

سومین مشخصه مطالب «محققین» ایرانی که شامل مقالات آقای یارشاطر نیز میشود بینش

متحجر و ایستای آنان نسبت به زبان ، تاریخ و جغرافیاست. برای اینان زبان و مرزهای زبانی و جغرافیائی همچون مقولاتی خدادادی ازلی و ابدی ، ثابت و لایتغیر محسوب میشوند. از جغرافیا و تاریخ و دینامیسم اساسی آنها سر رشته ندارند و گرنه خود متوجه میشدند که:

- اولاً همه نمونه های لغوی ایرانی ارائه شده وسیله ایشان متعلق به نواحی مرزی و حواشی فارس زبان آذربایجان و نه خود این سرزمین ترک زبان اند، مگر نمونه های «هرزنی» که آنهم متعلق به طالبشیان کوچ داده شده در دو قرن پیش وسیله نادرشاه به آذربایجان است. و حتی بر طبق تحقیق هنینگ که در زیر میاید اهالی "تات" نیز خود معتقد به کوچ از یک ناحیه دیگر به تاکستان هستند.

- و ثانیاً میدانستند که خاصه در کشوری ایلاتی مثل ایران که در آن هنوز هم کوچ رایج است، محدوده های زبانی در طول تاریخ متغیر بوده و ثبات آنها تصویری کودکانه محسوب میشود. و ازاینرو صرف وجود جزیره های زبانی در ایالتی دلیل استمرار زبان مذکور در آن ایالت از قدیم نبوده بلکه همچنانکه تحت شرایط ایران معقول محسوب میشود و تحقیقات هنینگ نیز نشان میدهند، بواسطه کوچ ایلات ایجاد شده ند.

- و ثالثاً بجهت تغییر محدوده های زبانی در مرزایالات ایران تاثیر زبان ایالات روی هم و حتی تشکیل جزیره های زبانی در ایالات دیگر امری طبیعی محسوب میشود که الزاماً ربطی به استمرار زبانها ندارد.

بر این اساس برنامه ما در اثبات مردود بودن فرضیه زبان آذری متکی بر استدلالات زیر است:
- مردود بودن اساس فرضیه مورد بحث بر طبق اینکه: بجهت استقلال تاریخی آذربایجان قدیم از ایران قدیم بر طبق نظر مارکوارت (1) تا حدود 252 میلادی اصلاً زمینه و ضرورتی دراشتقاق زبان آذری از زبانهای ایرانی نیست.

- وجود زبان مستقل و غیر ایرانی در کشور مستقل و غیر اریائی اران بعداً متعلق به آذربایجان بر طبق تحقیقات مارکوارت که حتی الفباء خاص خود را داشته است (2 . 1).

- نادرست بودن استدلال ایرانی بودن یا نوعیت «پهلوی» زبان آذربایجان قدیم بر اساس منابع غیر دقیقی نظیر ابن مقفع در پهلوی و یا آذری نامیدن سرزمین و یا زبان کشور «ماد» و یا آذربایجان قدیم که بر طبق نظر هنینگ (3) ناشی از عادت غلط عصر اشکانی به تعمیم نام کشور و نام زبان خود به کشورهای بیگانه تحت تصرف و زبانهای اشکانیان است.

- ترجمه صحیح نوشته ابن حوقل و تحقیق منطقی مارکوارت (1) و هنینگ (3) ثابت میکنند که در قدیم زبان فارسی یا پهلوی نه اینکه زبان مادری بلکه زبان ارتباط میان اهالی سرزمینهایمختلف الزبان تحت تصرف اقوام پارس و زبان مکتوبات و دیوان آنها بوده است.

- تعلق همه نمونه ها زبانی ایرانی جمع آوری شده وسیله کسروی و دیگران در این رابطه برطبق نظر هنینگ (2) به نواحی مرزی آذربایجان و یا عشایر کوچ کرده در قرون اخیر به آذربایجان.

- ناکافی بودن ، مخدوش بودن و نامشخص بودن نمونه ها ی زبانی مذکور بعنوان دلیل ایرانی بودن زبان قدیم آذربایجان بر طبق نظر هنینگ(2).

در مورد تحقیقات « محققین » ایرانی در اینباب ، آنچه که در مورد کسروی مسلم است اینست که وی تحصیلات تخصصی در تاریخ و زبانشناسی نداشت. آخوندی بود با تحصیلات مکتبی و نا آگاه به اصول مدرن تحقیق تاریخ و زبانشناسی که مورد بحث این مقاله است . توهّم و دعاوی الهامی (!) وی نسبت به مذهب نیز نشان ازفقدان روح تحقیق واقعی و سنت زدگی وی میباشد که در سنتگرائی ملی و تجدد افراطی ناسیونالستی وی بروز کرده است. لذا کار او را در

زبانشناسی نمیتوان جدی گرفت مگر بابت اغراض ناسیونالستی وی که تاثیر مخربش در مورد زبانشناسی مورد بحث این مقاله است. او پس از مطالعه بعضی کتب غیر دقیق قدیمی در مورد « تاریخ» بدون امکان تحقیق در صحت منابع آنها و فهم غلط نظر ابن حوقل (3، 4) و مهمتر بدون دقت در اینکه اکثر این کتب قدیمه از یکدیگر رونویسی کرده اند ، بواسطه تخیلات خویش صرفاً درپی اثبات این پیشفرض بر آمد: که در آذربایجان قدیم میبایستی نوعی از فارسی صحبت

میشده است . و از اینرو بدنبال آن بود که صرفاً از طریق جمع آوری لغات فارسی در منابع قدیم و جدید آذربایجان این پیشفرض را اثبات کند. این یک بر خود استاتیک به پدیده زبان و تحقیق تاریخی است ، درحالیکه پدیده زبان در یک ناحیه جغرافیائی پدیده ایست دینامیک و تحقیق در آن به صرف عربی سطحی آخوندی و بدون اطلاع از موازین جدید تحقیق ممکن نیست. کسروی و قزوینی که در بعضی موارد دقیق تر از وی بنظر میرسد ، نه تنها فاقد سواد زبانشناسی و متدولوژی تحقیق

بودند بلکه نظیر یارشاطر حتی قادر به تشخیص تفاوت بین زبان کتبی و زبان محاوره نیز نشده اند. در حالیکه این تشخیص مسئله ایست صرفاً منطقی که از حداقل ضروریات یک بحث کلی منطقی در زبان‌شناسی نظیر این مقاله محسوب می‌شود. با مطالعه دقیق نوشته کسروی و شرکا متوجه می‌شویم که اینان نه تنها صرفاً در پی مصادره به مطلوب بوده اند بلکه خود معنی آنچه را که نوشته اند نفهمیده اند:

مثلاً چه کسروی و چه متابعینش معنی آنچه را که وی از حمدلله مستوفی در مورد شهرک «کلپیر» آذربایجان نقل کرده است که: «مردمش از ترک و طالش ممزوجند» (4.1)، نفهمیده اند. چراکه بر این اساس وجود گویش غیر ترکی در بعضی دهات این شهرک ترک زبان بطور منطقی ناشی از اینست که بعضی از اهالی آنجا از طوالش کوچ کرده و در آنجا ساکن شده اند. کسروی هر جا که میدان تحقیق را بر خود تنگ دیده است به تخیل روی آورده است: مثلاً در گفتار هفتم مقاله مذکور که منابعش رسوخ گویش طالشی را به ناحیه همسایه اش «بخش شاه‌رود» در خلخال آذربایجان راثابت میکند با زیر پا گذاشتن منطق با وجود اجبار به اذعان اینکه «این نمونه از آذری کهن بسیار دور می نماید»، باز تخیل میکند که «گویندگان این زبان تیره جداگانه ای از مردم آذربایجان بوده اند. با اینهمه مانستگیهائی نیز با آذری در آن پیداست». بنظر من تعمدی در این مسامحه و تساهل کسروی و شرکا نهفته است، چراکه از این طریق بیمایگی، بیدقتی و بیمنطقی خود را در پس تعمیمها و توجیهات پنهان میکنند.

کما اینکه قزوینی هم چون احاطه لازم را به زبان آلمانی نداشت نظر مارکوارت را غلط فهمیده و از اینرو نقل قول غلط از مارکوارت کرده است (5). این کار قزوینی نیز نه اینکه تحقیق باشد بل تعجیل محسوب می‌شود و نشان می‌دهد که وطنپرستی و ناسیونالیسم جز کور کردن چشم عقل «فایده» ای ندارند. بگذریم که در سواد عربی و شعور تحقیقی قزوینی همین بس که قادر به تشخیص غلط بودن ترجمه کسروی از ابن حوقل نشده است و کتاب مارکوارت را اصلاً نخوانده است.

به همین ترتیب دیگر آقایان نیز از مرتضوی گرفته تا یار شاطر، صرفاً با چشم بندی و مخالفت آشکار با منطق و تحقیقات متخصصین معتبر اروپائی است که به «تکرار» تخیلات کسروی کوشیده اند. و در این راه حتی از مخالفت با مانده های تاریخی و دست آورده های تجربی تحقیقات میدانی از نواحی مورد بحث نظیر مردم «هرزن» نیز ابائی ندارند که خود معتقدند که: «به نقل از پدران و اجداد خود دویست؛ سیصد سال پیش از نواحی طالش به این هرزن کوچیده و از آنجا به گلین قیه و بعضی نواحی شاهپور رفته اند» (6) و به این جهت مانده های شبیه به طالشی در میان‌شان باقیست. امری که محقق نظیر هنینگ نیز صحت آنرا بطور مستدلی ظروری می بیند (2). مرتضوی باوجود اطلاع از این واقعیت تاریخی و آگاهی به اینکه بقول خودش: «در سراسر هرزنات و گلین قیه حتی یک نفر هم پیدا نمیتوان کرد که چند عبارت از زبان هرزن بلد باشد» (6)، باز از سر تعصب مردم هرزن را مجبور به اقامت ابد الابد در آذربایجان میکند تا جعلیات کسروی را توجیه کند. چراکه برای اینان که تعصب را جایگزین تحقیق کرده اند نتایج تحقیقات و نظر خود اهالی نواحی مورد بحث مطرح نیست بلکه باید به هر قیمتی که شده است «فارسی» صحبت کردن مردم آذربایجان را «حداقل» در زمانهای قدیم هم که شده است توجیه کرد: حتی اگر که به قیمت انتساب دروغگوئی به مردم هرزن و تاختستان هم تمام شود. کوتاه سخن که نوشته مرتضوی در عین ناسیونالیسم مطلق از عقل و منطق بالکل عاریست و نمونه تام العیاری از بیسوادی فرهنگیان آریامهری محسوب می‌شود.

و اما نمونه های لغوی جمع آوری شده وسیله این اشخاص، بغرض رعایت دقت و صحت آنها، به جهات مختلفی که نشان خواهیم داد، ارتباط منطقی با زبان محاوره و مادری ساکنان آذربایجان قدیم را ندارند. کما اینکه در تحلیل کمی و کیفی آنها توجه به نتایج تحقیقات زبان‌شناس معروف والتر برونو هنینگ کافی بنظر میرسد.

- خلاصه نظر هنینگ در مقاله اش تحت عنوان «زبان قدیم آذربایجان» اینست که (2):

- اولاً اطلاعات و نمونه های لغوی ارائه شده وسیله کسروی و دیگران از همه لحاظ ناقص، اندک، نامعتبر و در اکثر موارد نامشخص بوده و برای اثبات وجود زبان ایرانی آذری در آذربایجان قدیم کافی نیستند.

- و ثانیاً این منابع لغوی همه متعلق به مناطق مرزی و حاشیه آذربایجان هستند که متعلق به نواحی فارس زبان بوده و ناظر بر زبان داخل آذربایجان نمی باشند. لذا بعد از مطالعات بیشتر باید

متقاعد شد که فرضیه زبان ایرانی آذری در مورد آذربایجان قدیم قانع کننده نیست. کما اینکه نمونه های لغوی «هرزنی» بجهت تطابق با شواهد و احکام زبانشناسی متعلق به ساکنان گیلک زبانی است که بوسیله نادرشاه دو قرن پیش از ناحیه طالش به هرزن کوچ داده شدند. و در مورد نمونه های لغوی «تاتی» نیز باید دانست که اهالی تات خود معتقدند که از جایی دیگر به تاکستان کوچ کرده اند. و از اینرو:

- نمونه های زبانی که از جانب « محققین » ایرانی بعنوان باقی مانده زبان قدیم آذربایجان ارائه میشود، درواقع متعلق به ایالات دیگر هستند که بواسطه کوچ و مهاجرت در قرون اخیر به یکی دو منطقه داخل و به بعضی مناطق مرزی آذربایجان انتقال داده شده اند. به نظر من بر اساس این تحقیقات حتی علت منطقی کمبود و نقصان نمونه های لغوی «فارسی» در آذربایجان بواسطه تعلق آنها به نواحی مرزی و بجهت عمر کوتاه آنها در این سرزمین روشن میشود. و یعنی صحت یک نتیجه تحقیقی نه اینکه در کاربرد انحصاری و ایستای آن بلکه اساسا مشروط به ارتباط و کاربرد آن در توضیح مسائل مرتبط از نوع اخیر (نقصان نمونه ها) هستند. متأسفانه بر عکس محققین خارجی « محققین » ایرانی مذکور از این ضرورت علمی و منطقی در مورد تحقیقات غافل بوده اند.

اهمیت دیگر کار هنینگ در اینست که وی بر اساس یک روش منطقی و نگرش جامع به دینامیسم جغرافیائی نمونه های لغوی نواحی نسبتا نزدیک به هم و با ارزیابی منطقی و دقت در تشابهات ریشه ای لغات، اثبات کرده است که لهجه ها یا گویشهای ظاهرا متفاوت حوالی مرزهای آذربایجان نظیر تاتی (تاکستانی)، طالشی و سمنانی با هم نزدیکند. و یعنی همه این گویشهای حوالی مرزهای آذربایجان که از طرف « محققین » ایرانی بعنوان دلیل وجود زبان «آذری» در داخل آذربایجان ارائه میشوند، جز زنجیره ای از گویشهای فارسی ایالات فارسی زبان هم مرز با آذربایجان چیز دیگری بشمار نمیروند. به سخن دیگر هنینگ زبانشناس در پی اینست که جوابی برای ساختار زبانی گویشهای نمونه برداری شده نظیر هرزنی (آمده از طالش)، طالشی (نفوذ کرده در حوالی اردبیل) و تاتی (ناقل به تاکستان) بیابد و نه مثل « محققین » ایرانی توجیهی برای یک تصور سیاسی که زبان آذربایجان قدیم هم میبایستی «فارسی» بوده باشد. اینست که پس از تاکید بر نقصان، نا مشخص بودن و کمبود نمونه های جمع آوری شده، و غیر قابل اطمینان بودن مدارک جمع آوری شده وسیله کسروی اشاره میکند که (2):

- «اهالی تات خود معتقد به این هستند که از جای دیگری به تات مهاجرت کرده اند» و از کل داده های اشاره شده در بالا نتیجه میگیرد که:

- «ثابت شد که آن گویشهایی که فرض میشدند باقی مانده زبان قدیم آذربایجان باشند، واردات اخیر از ایالات دیگر هستند».

باین ترتیب اساس فرضیه زبان ایرانی آذری که کسروی و متابعین نظیر آقای یارشاطر با تکیه به نمونه های لغوی ناقص، اندک و نامعین ساخته و پرداخته اند مردود است. باینحال در تایید این نظرو توضیح اصل مسئله که چرا ظاهربینی، کوتاه بینی و بیدقتی کسروی و شرکا منجر به اشتباه آنان شده است، تحلیل نظرات شرقشناس معروف « یوزف مارکوارت» نیز ضروری بنظر میرسد.

- خلاصه نظر مارکوارت در اینمورد اینست که: زبان فهلوی منظور مورخین در آذربایجان قدیم زبان مکتوب آن ناحیه بوده است (3 . 1).

و یعنی نظرمارکوارت دقیقا بر عکس آنست که قزوینی از وی نقل و پس از او دیگران به تبعیت او تکرار کرده اند. مارکوارت تاکید میکند که آنچه که مورخینی مانند مسعودی و حمدالله مستوفی در رابطه با بقای نمونه هایی از زبان فهلوی در آذربایجان قدیم ذکر کرده اند تنها در مورد زبان مکتوب آن ناحیه میتواند صادق باشد. این نظری است کاملا منطقی که با شرایط تاریخی و جغرافیائی آذربایجان قدیم مطابقت دارد. چرا که همچنانکه هنینگ نیز معتقد است: زبان فهلوی در آنعصر در جوار زبان عربی نقش زبان ارتباطی و مکتوبات را در آذربایجان بعهده داشته است که صد البته غیر از زبان مادری یا محاوره ساکنان آذربایجان بوده است.

- مارکوارت در کتابش «ارانشهر» در مورد مشخص زبان مکتوب تفسیراوستا در عصر اشکانیان مینویسد (3 . 1): «...» از مارکوارت و «...» و زیر خط از نویسندگان و مترجم است):

- «این اشاره حمدالله مستوفی، که زبان قدیم فهلوی تا نیمه اول قرن هشتم در آذربایجان هنوز خود را نگهداشته بود (نقل منابع لاتین مربوطه)، زمانی کاملا قابل تایید است که مرجوع به

پهلوی اصلی که زبان مکتوب عصر پارتی آمده از آتروپاتنه است، باشد. لازم بدقت است که مسعودی نیز در کتاب التنبیه و الاشراف (نقل منابع لاتین مربوطه) آذریه را در یک نفس با فهلویه و دریه مینامد، که یعنی آنرا ((آذریه را)) آشکارا یک زبان مکتوب میبندد.

باید دانست که در زبان آلمانی نیز نظیر هر زبان دقیقی اصطلاحات زبان مکتوب و زبان محاوره اساساً متفاوت و هرکدام تعاریف مخصوص بخود را دارند. زبان مکتوب: زبان منابع و اسناد کتبی از یک زبان را میگویند و زبان محاوره زبان: زبان روزمره مردمرا. لذا تعمد مارکوارت در تذکر زبان مکتوب و تذکر مشروط بودن تایید نظر حمدالله مستوفی به زبان مکتوب بعلاوه تاکید در دقت نسبت به اینکه مسعودی نیز زبان آذریه (آذری) را زبان مکتوب میشناسد، تاکید وی را در تشخیص و تفاوت بین زبان مکتوب و زبان محاوره میرساند. گذشته از آن بدیهی است که مورخین مذکور در قدیم طبعاً به منابع مکتوب و اهل کتابت نظر داشته اند و نه به محاورات اکثریت مردم بزبان مادریشان. باز باید دانست که در قدیم تا قرون اخیر که 99.9% مردم بیسواد بودند زبان مکتوب در نواحی مختلف دنیا با زبان مردم یا زبان محاوره میتوانست متفاوت باشد. بخصوص پس از اینکه ناحیه ای با مردمی متکلم به زبانی معین تحت تسلط قومی متکلم به زبانی دیگر قرار میگرفت. بعنوان نمونه میتوان زبان مکتوب یونانی و یا لاتین اقلیت بسیار ناچیز ساکنین کلیسا و دیوانیان را در نواحی مختلف اروپا تا قرون وسطی نام برد که در جوار زبانهای محاوره ای هم ریشه لکن متفاوتی که 99.9% مردم صحبت میکردند، زبان اقلیت بود. نمونه دیگر زبان مکتوب ترکی دیوانیان در اروپای تحت تسلط امپراطوری عثمانی است در مقابل زبانهای محاوره ای هند و اروپائی اکثریت ساکنان نواحی مذکور که ریشه متفاوتی نسبت به زبان ترکی دارند. و اگر در این نواحی اروپا بعد از هزار سال نمونه های مکتوبی در مورد خاص این نواحی به زبان ترکی یافته شدند نمیتوان آنرا دلیل ترکی بودن زبان مردم نواحی مذکور دانست. لذا زبان مکتوب یک ناحیه در قدیم میتواند با زبان (محاوره) مردم آن ناحیه متفاوت باشد و وجود منابع مکتوب به زبان خاصی در یک ناحیه دلیل صحبت مردم آن ناحیه به آن زبان نمیتواند باشد. کما اینکه در هندوستان قرون اخیر منابع مکتوب بسیاری به زبان انگلیسی میتوان یافت بدون اینکه هیچ شخص عاقلی این زبان بیگانه استعماری را زبان مادری ساکنان ایالات هند تلقی کند. هم این مسئله در مورد زبان مکتوب فارسی بعنوان زبان اقوام مهاجم پارس پس از تسخیر سرزمین آذربایجان قدیم در برابر زبان محاوره و مادری ساکنین قدیم این سرزمین نیز صادق است.

لذا وقتی آقای یارشاطر در مقاله «آذری» از ابن حوقل یازده قرن پیش نقل میکند که (7): «زبان مردم آذربایجان و بیشتر مردم ارمنستان ایرانی (الفارسیه) است ... و از آنها که به فارسی سخن میگویند کمتر کسی است که عربی را نفهمد ...». و سپس نتیجه میگیرند که این «گواه روشنی بر ایرانی بودن زبان آذربایجان در قرن چهارم هجری است». نتیجه گیری ایشان و تکرار کنندگان آن (بنقل از منبع مشابه از استخری (8)) مسخره آمیز است (9). چراکه منطق این نتیجه گیری حکم میکند که اولاً غرض آقای یارشاطر از زبان آذربایجان همان زبان مردم آذربایجان است و پس نظر ایشان فارسی (ایرانی) بودن زبان آذربایجان در قرن چهارم هجری است و ثانیاً پس بنظر ایشان زبان مردم ارمنستان در قرن چهارم هجری نیز فارسی (ایرانی) بوده است. در حالیکه زبان ارمنی در ارمنستان تدوینی حداقل هزاروپانصد ساله دارد و فارسی صحبت کردن مردم ارمنی در هزار سال پیش مسخره آمیز است. لکن این نتیجه مسخره ناشی از ترجمه غلط و وطنپرستانه ایشان است که حتی به تناقض میان ترجمه های حضرات نیز منجر شده است. من نمیدانم در دقت و سواد کسروی (3. 4) تردید کنم یا در دقت و سواد یارشاطر و یا عملاً هردو. چراکه ترجمه ای که ایندو از متن مذکور ابن حوقل نقل میکنند نه تنها هردو غلط بلکه در مواردی برعکس یکدیگر و با هم متناقض اند.

و چرا که حتی اگر این ترجمه نادرست را هم مدرک قرار دهیم، غرض ابن حوقل از تعمد بر تذکر «آ» نها که به فارسی سخن میگویند» در میان «مردم آذربایجان» تنها این میتواند باشد که برخلاف ظاهر و تصور آقای یارشاطر نه اینکه «مردم آذربایجان» بلکه تنها بعضی «از آنها به فارسی سخن میگویند». کما اینکه آقای یارشاطر در ادامه مقاله خود برای کتمان واقعیت «زبان آذربایجان» مینویسد و نه زبان مردم آذربایجان! ثانیاً منطق شرایط آن عصر که در آن تحصیل زبان عربی اصولاً برای مردم عادی ناممکن و مخصوصاً تا حد اینکه عربی را در محاوره بفهمند مشکل بود، حکم میکند که منظور غیر دقیق و سطحی مورخ از مردم فارسی گو و عربی فهم آذربایجان

نه که اکثریت مردم بلکه معدود بسیار اندکی اهل کتابت و دیوانیان اهل آذربایجان ارزیابی کنیم که به ضرورت شغلی هم فارسی و هم عربی یاد گرفته بودند. کما اینکه حتی امروزه روز نیز بعد از هزار و صد سال که امکان تحصیل زبان و مخصوصا زبان عربی در ایران صد ها مرتبه بیشتر شده است با اینحال مردم هیچ ناحیه ای از ایران باسنثائ بخشهایی از خوزستان عربی نمی فهمند و قادر به گفتگو یا محاوره به عربی نیستند. و این صد البته غیر از فهم لغات عربی محتوی در زبان فارسی است. و لذا غرض از همان مردم فارسی گو نیز در روایت سطحی ابن حوقل چیزی بغیر از اقلیت ناچیز تحصیلکرده یازده قرن پیش نمیتواند باشد که میتوانستند عربی را هم بفهمند. این حکم منطق است. لذا تعدد «محققینی» نظیر آقای یارشاطر که همین نوشته ابن حوقل را دلیل ایرانی ((فارسی)) بودن زبان ((مردم)) آذربایجان ارزیابی میکند غیر از اثبات غیر منطقی بودن کلیت نظراتشان در مورد «زبان آذری» و رد اساسی اعتبار ایشان بعنوان یک محقق نتیجه دیگری نمیتواند داشته باشد. بعلاوه اینکه بیدقتی و سطحی بودن روایات ابن حوقل و اکثریت قریب به اتفاق مورخینی را که بابت جعل «زبان آذری» مورد استفاده ایرانپرستان و نژادپرستان ایرانی قرار گرفته اند نیز محرض میشود. کما اینکه تاکید و تعدد مارکوارت نیز در رابطه با تدقیق و تصحیح مستوفی و مسعودی در مورد زبان مکتوب موید همین امر و یعنی عدم دقت ضروری مورخین مذکور است. و کما اینکه دقت ظروری و باصطلاح علمی در تاریخ عمری بیش از یک قرن ندارد و همه منابع تاریخی قدیمتر و مخصوصا ماقبل قرون اخیر باید خاصه در رابطه با چنین مباحث ظریفی قابل شک محسوب شوند. مخصوصا که در مورد «زبان آذری» اکثر منابع تاریخی یاد شده بدون تحقیق یکی از دیگری رونویسی کرده اند. نظیر اینکه تعدد مفسدسی در «احسن التقاسیم» (نقل از (7)) در تذکر اینکه «فارسی مردم آذربایجان مفهوم است و در حروف به فارسی خراسانی شبیه است» نیز منطقا ناظر بر زبان مکتوب در آذربایجان باید باشد و نه زبان مردم. لکن طبیعی است که در این میان «محققین» ایرانی آشنا به زبان آلمانی وجود داشته اند که نوشته مارکوارت را فهمیده اند و یا برخی که نظیر آقای یارشاطر به کتاب مارکوارت اشاره کرده اند باید متوجه میشدند که نظری کدماست. در حالیکه هیچکدام آنان ذکری از تذکر مارکوارت در مورد زبان مکتوب بودن زبان فهلوی یا آذری مورد اشاره مستوفی و مسعودی نمی کنند. لذا این سنوال پیش میاید که این آقایان چرا نظر مارکوارت را کتمان کرده اند و قریب نیم قرن است که بتاریخ دروغ میگویند. و علت این سکوت چیست. و یا اینکه «محققین» مذکور همچنانکه اشاره شد نه اینکه اهل تحقیق بل اهل جعل کردن هستند و یا اینکه «محققین» مذکور از محتوای دقیق مستندات حویش بی خبرند و بجای تحقیق تکرار و آنهم بغلط تکرار میکنند. خلاصه کلام اینکه «محققین» مذکور دست پیر مغان را هم از پشت بسته اند که به تأیید نظر حل معما میکرده است، اینان به کتمان نظر حل معما میکنند. و نیز به تأیید غلط «تحقیق» میکنند. ضرورت طرح این سنوال زمانی تشدید میشود که میبینیم آقای یارشاطر نه تنها این نظر مهم مارکوارت را که ماهیت نظر مورخین مرجع و مسئله را عوض میکند، کتمان کرده و یا حداقل نفهمیده و یا بدون تحقیق لازم به کنار نهاده است. بلکه نظر استادش هنینگ را هم که مخالف وجود دلایل کافی بر وجود زبان آذری در آذربایجان است کتمان کرده است. باید دانست که هنینگ بر خلاف اصرار شاگردان ایرانیش نظیر آقای یارشاطر که بر طبق مقاله او در پی تغییر نظرش در رد فرض زبان آذری بوده اند، نظرش را تغییر نداده است. وگرنه محقق چنان دقیق حداقل در پایان مقاله اش اشاره میکرد که مقاله ای خواهد نوشت و یا اینکه مقاله ای مینوشت. در حالیکه وی در مقالات مربوط به موضوع بعدی خود نیز نظر مخالفش را تغییر نداده است. دلیل آقای یارشاطر در اینکه در مورد این نظر مخالف استادش هنینگ

هیچ بحثی نمیکند، چیست، جز اینکه دلیلی ندارد!

و اما نوشته ابن حوقل و ترجمه دقیق آن: ابن حوقل در کتاب «صورت الارض» که در بعضی نسخ چاپ شده در خارج «المسالک الممالک» نامیده شده است مینویسد: "و اما لسان اهل آذربایجان و اکثر اهل ارمنیه الفارسیه تجمعهم (تجمعه) والعربیه بینهم مستعمله و قلمن بها ممن یتکلم بالفارسیه لا یفهم بالعربیه و یفصح بها من التجار و ارباب الضیاع ... (10). ترجمه صحیح آن که بتایید زبانشناسان عربی و عرب زبانان نیزرسیده است و از ترجمه های تاکنون موجود آن در نوشته های «محققین» ایرانی متفاوت است، عبارت است از ((...)) از راقم: - "و اما زبان تجمع (ارتباط) اهالی آذربایجان و اکثر اهالی ارمنیه فارسی است و عربی نیز (در اینمورد (ارتباط)) بینشان مستعمل است و در این میان کم اند که فارسی سخن بگویند ولی

عربی نفهمند ، (لکن) در عربی (بعضی) تجار و زمینداران فصیح اند". باید دانست که معنی "تجمعهم (تجمعه)" در متن بالا جمع آمدن باهم است و یعنی آذربایجانیها و ارمنیها نی که به هم میرسیدند چون زبان همدیگر را نمی فهمیدند با هم به فارسی ویا عربی صحبت میکردند و نه اینکه در آذربایجان و ارمنستان با خودی و میان خودشان. نتیجه منطقی این نوشته طبق تایید نظر عربشناسان آلمانی و عرب زبانان اینست که نه اینکه زبان مادری ومحاوره روزمره اهالی آذربایجان و اکثر اهالی ارمنستان هزارسال پیش فارسی بوده باشد بلکه معدودی از آنان که در هزار سال پیش به همدیگر میرسیده اند نظیر دیوانیان و تجار این دو سرزمین، با هم به فارسی فالفارسیه) مکالمه میکردند. و یعنی زبان ارتباط ، پیوند و زبان مبادلاتی معدود مذکور از اهل ارامنه و آذربایجان فارسی بوده است. بعین اینکه در هند وستان تحت تصرف انگلستان قرون اخیر زبان انگلیسی به زبان دیوان و ادارات و نیز زبان ارتباط بین اهالی ایلات هند با زبانهای مادری مختلف که زبانهای یکدیگر را نمی فهمیدند بدل شده بود. دلیل این امر رواج زبان فارسی بعنوان زبان مبادلات دیوانی و تجاری در این دو سرزمین بوده است که در هزارسال پیش قرنهای تحت تصرف و یا تحت الحمایه امپراطوری ایران بوده اند. منطق این نظر جایگزینی زبان فارسی بعنوان زبان روابط بین الملل میان ملل نظیر آذری و ارمنی تحت حکومت امپراطوری ایران را بجای زبان مثلا آرامی و بابلی درزمانهای بعد از آنرا میرساند که بتدریج بعد از تصرف همین سرزمینها بوسیله امپراطوری عرب جای خود را به زبان عربی میداده است ، و نه زبان مادری بودن زبان فارسی را مثلا در ارمنستان. کما اینکه نه تنها فارسی صحبت کردن مردم ارمنستان بین هم در هزارسال پیش امری مسخره است بلکه امروزه هم با وجود اینهمه امکانات بسیار زیاد تر خاصه در اروپا نسبت به هزارسال پیش ، مثلا اکثر مردم آلمان و فرانسه که زبان مادریشان آلمانی و فرانسوی است ، اگر به هم برسند باهمدیگر بوسیله زبان انگلیسی اندکی که میفهمند صحبت میکنند. و همچنانکه محتوای منطقی ("عربی فهمیدن اکثر آنها نی از میان مردم ارمنستان که فارسی تکلم میکنند") درهزارسال پیش بخوبی رساننده اینست که تعداد آن فارسی گویان اکثرا عربی فهم در ارمنستان بسیار بسیار اندک میبوده است. عین همین وضع را هنینگ در مورد زبان آرامی که زبان دیوانی ایران عهد هخامنشی بود مقرر می شمارد (3). با توجه به اینگونه موارد است که در صورت ترجمه غیر دقیق محتوی منابعی نظیر استخری و ابن حوقل نتیجه مسخره آمیزی خواهد داد . چرا که در اینصورت اهالی ارمنستان هزارسال پیش را مجبور به صحبت میان هم به جای زبان ارمنی به زبان فارسی و عربی خواهیم دید و مادران ارمنی هزارسال پیش را مجبور به لالائی خواندن بزبان عربی برای فرزندانشان خواهیم کرد! متاسفانه همه ترجمه های این منبع و منابع مشابهی نظیر استخری از زبان عربی ، بدلیل عدم دقت مترجمین از کسروی گرفته تا یارشاطر ، مشکور و امین ریاحی و دقیقا بخاطر غرض و تعجیل آنها برای توجیه مدعای خویش ، غلط از آب در آمده اند. شایان دقت است که هنینگ نیز به خاصیت "ارتباطی" بودن زبان فارسی (فارسی جدید) عصر ساسانی در سرزمینهای تحت تصرف آنان در دوران ماقبل تسلط اعراب بر ایران و نوشته های استخری و ابن حوقل ، اشاره کرده است (3) . که یعنی وی نیز زبان فارسی را زبان پیوند و ارتباط (3. 1) فیما بین ساکنین سرزمینهای تحت تصرف ساسانیان می بیند و نه زبان مادری ساکنین این سرزمینها در آن عصر . و در مسیر همین استدلال منطقی است که او همچنانکه در بالا آوردیم باتوجه به مواضع جغرافیائی خارج از آذربایجان نمونه های کذائی گویش ایرانی بانظر کسروی و یار شاطر در مورد تعلق مستمر نمونه های فارسی گونه مذکور به آذربایجان مخالف است. در همین مقاله است که هنینگ به عدم دقت ابن مقفع در تکرار بیدقتی عصر اشکانی اشاره میکند که "نام سرزمین خود پارت را به همه سرزمینهای تحت اداره خویش و خاصه در مورد ماد تعمیم داده" و یعنی به غلط ماد را هم پارت مینامیدند . "به این ترتیب نظر ابن مقفع در تعمیم زبان پهل (پهل ، پهل) به ماد (اصفهان ، ... ، آذربایجان) " متکی بر تسامح و تساهلی است که به تصورات عامیانه عصر اشکانی بر میگردد و اعتباری ندارد. لذا ثابت میشود که این منبع « محققین ایرانی در مورد پهلوی بودن زبان آذربایجان نیز ، همچنانکه اشاره کردم ، بر طبق نظر هنینگ فاقد دقت و از نظر مرجعیت در چنین مورد پیچیده و نیازمند دقتی ، نامعتبر است. و روشن میشود که ساختمان این فرضیه « زبان آذری» از پایه بر روایات سطحی و عوامانه و یا رونویسی ها و نقل قولهای غیر دقیق قدیمی استوار بوده و بی اعتبار است. کما اینکه هر محققى میداند که در هزار و چند صدسال پیش کسی امکان دقت لازم را نداشته و لذا ابن مقفع و یا مامور مالیاتی نظیر

استخری و بازگانی نظیر ابن حوقل را امکان دقت و تشخیص روایت از حقیقت در چنین مواردی نبوده است.

باین ترتیب می بینیم که تمامی تشکیلات ساختمان فرضیه «زبان آذری» بی پایه هستند : چراکه هم منابع تاریخی آن سطحی و برای این مقصود نا معتبراند و علاوه بر آن ترجمه ها از این منابع غیر دقیق و غلط اند و استدلالها بر پایه این مقدمات غیر منطقی و مغرضانه اند و در نهایت نتایج گرفته شده ازاین همه مخالف نظرات تحقیقی متخصصین واقعی تاریخ و زبانشناسی ایران نظیر مارکوارت و هنینگ بوده است. و یعنی منطقی ذاتی در نادرستی جامع این فرضیه وجود دارد که بر همه عناصر آن حاکم ست.

این اثبات من از غلط بودن فرضیه زبان ایرانی آذری بر اساس عدم زمینه تاریخی تعلق دائم آذربایجان به ایران ، نادرستی نظر ابن مقفع و اثبات کیفیت غیر محاوراتی و یعنی غیر مادری بودن و بلکه کتبی و ارتباطی بودن زبان ایرانی (پهلوی) در آذربایجان قدیم بر طبق نظرات هنینگ ، مارکوارت و ابن حوقل ، هم اثباتی کیفی است ؛ و در عین حال هم اثباتی کمی است: از اینرو که بر طبق معلومات تاریخی و جغرافیائی ، ملاحظه نقشه جغرافیای ایران و آذربایجان و نیز نظر هنینگ نیز همه نمونه های جمع آوری شده در مورد «زبان ایرانی آذربایجان قدیم» یا متعلق به اقلیت ساکنان «فارس زبان» نواحی مرزی و حاشیه آذربایجان و یا متعلق به اقلیتهای کوچ داده شده از نواحی «فارس زبان» به آذربایجان هستند.

ارزیابی منطقی من از این مسئله معادل نگرش به آن چون مسئله ای علمی است که دارای معلوم (ات) و مجهول (ات) ی است. لذا بجهت عمومیت نتایج منطق است که نتایج من با نتایج تحقیقات محققین معتبری نظیر مارکوارت و هنینگ مطابق است. و باز به همین جهت است که نتایج مذکور با نظرات زنده یاد محسن هشترودی نیز مطابق اند که به وجود زبان آذری مطلقا اعتقاد نداشت (11) .

.....

در خاتمه پس از اثبات مردود بودن زبان آذری بعنوان زبان قدیم آذربایجان میخواهم نشان دهم که مطابق نظرات محققین معتبر نظیر ویل دورانت ، جرج سارتن ، سر پرسی ساکس و دیاکونوف و نیز براساس تحقیقات اخیر زبانشناسی، زبان مادری ساکنین قدیم آذربایجان چه زبانی میتواند باشد. چرا که نه تنها محققین مذکور بلکه تحقیقات اخیر زبانشناسی نیز خویشاوندی زبان قدیم ایلامی (عیلامی) نواحی غرب ایران (شامل آذربایجان را) با زبانهای اورال-آلتائی (شامل ترکی) مسلم میبینند ، هرچند که این خویشاوندی به معنی اشتقاق نبوده و برای نوعیت ترکی (اورال-آلتائی/ فینو - ایغوری) زبان قدیم آذربایجان ضرورتی هم به آن نیست . ولذا تغییر تدریجی زبان ساکنین آذربایجان از زبان ایلامی به زبان خویشاوند ترکی بعد از قریب دو هزاره: بخصوص تحت شرایط اسکان متمرکز اقوام ترک در این ناحیه ، بعنوان تغییر تدریجی امری طبیعی و منطقی محسوب میشود.

- کما اینکه مورخ برجسته ویل دورانت در « تاریخ تمدن» معروفش که جزء مراجع اساسی محسوب میشود "منشا مغولی زبان سومری را " به جهت تشابهات زیاد بین زبان سومری (مرتبط با زبان ایلامی) و زبان مغولی که از زبانهای اورال-آلتائی و فینو- ایغوری است " غیر قابل نفی" دیده است (2)

- همچنین مورخ نامی علوم جرج سارتن در کتاب معروفش «تاریخ علم» به مقایسه و رابطه بین زبانهای سومری (که با ایلامی مربوط است) با مغولی اشاره کرده است (13).

- مورخ معروف: ای. م. دیاکونوف در کتاب معروفش «تاریخ ماد» به قوی بودن احتمال خویشاوندی زبانهای ایلامی و آلتائی (ترک و مغولی) معتقد است و از یکسان بودن ساختار "آگلویناتیو" ایندو گروه زبانی سخن میگوید (14). او به تعدد زبانهای مختلف میان قبایل تشکیل دهنده ماد اشاره میکند که از آن میتوان بطور منطقی نتیجه گرفت که بعضی از این زبانها با زبانهای ایلامی و برخی با زبانهای پارسی باستان رابطه داشته اند. خاصه که رابطه زبانهای مادی با پارسی باستان مطابق سبقت تاریخی اقوام مربوطه نیز یکجانبه و منحصر به تاثیر زبانهای مادی به پارسی است. لذا این ارتباط نقشی در صحت و سقم خویشاوندی بین زبانهای مادی و ایلامی بازی نمیکند و این ارتباط اخیر مستقل از رابطه دیگر اساسا منطقی است. لکن از آنجائیکه تحقیقات دیاکونوف قریب نیم قرن قبل از تحقیقات اخیر در مورد خویشاوندی زبانهای ایلامی و آلتائی انجام گرفته اند لذا

طبیعی است که او در زمان نوشتن کتابش از اعتبار این رابطه بنظر وی قویا محتمل هنوز خاطر جمع نبوده است.

- سرپرسی ساکس معروف نیز در تاریخش به رابطه این زبانها اشاره کرده است (15).
- گذشته از این منابع مرجع، نتایج تحقیقات اخیر زبانشناسی نیز خویشاوندی زبانهای ایلامی و اورال-آلتائی را از چند جهت و جنبه گوناگون تاکید و تایید میکنند:
بنا بر این تحقیقات رابطه زبانهای سومری - ایلامی و اورال-آلتائی نه تنها از نظر ساختارشان بطور مستقیم بلکه از طریق واسطه زبان «دراویدی» (تامیل) نیز مشخص میشود (16). کما اینکه خویشاوندی زبان ایلامی با زبان دراویدی از یکسو و رابطه زبان دراویدی با زبانهای اورال-آلتائی از سوی دیگر رابطه زبانهای اورال-آلتائی و زبان ایلامی را مسلم میسازد. در این مورد از میان مقالات کثیری که به نتایج تحقیقات زبانشناسی را در موارد مذکور پرداخته اند، میتوان به مقالات زیر در دو کتاب مرجع در مورد تحقیقات زبانشناسی دراویدی که در آنها بخشهای متعددی به تحقیقات در مورد روابط زبانهای دراویدی با ایلامی و با اورال-آلتائی و اورال-آلتائی با ایلامی رجوع کرد (17). تحقیقات اخیر زبانشناسان نشان میدهند که این خویشاوندی دو طرفه و لذا مسلم، چه در ساختمان و چه در محتوی این زبانها معتبر است. هرچند که این خویشاوندی و رابطه اساسی در مرحله کنونی تحقیقات به معنی اشتقاق نیست لکن نتایج این تحقیقات نشان میدهند که از نظر مورفولوژی نیز این زبانها بهم شبیه و مربوطند.

منابع و توضیحات :

Wissenschaften J. Marquart: » Erans(h)ahr «, (Abhandlungen der Akademie der (1)
,Band 3, 1899-1901, in Goetingen), Philologisch-Historische Klasse, Neue Folge
... - page 116 (1.2); ... - Printed in Germany, (Berlin 1901): (1.1) page 108
"s c h e s Land Albanian (Aran) war also jederzeit ein eminent u n a r i"
(تاکید از مارکوآرت) ; (3.1) page 123, footnote 5

the W. B. Henning: » The Ancient language of Azerbaijan « in: Transaction of (2)
(philological society, (London 1955

,Iranistik ,W. B. Henning: » Mitteliranisch « in: Handbuch der Orientalistik, I, IV (3)
Sprachen « in Linguistik, (Leiden-Koeln, 1958); G. Morgenstierne: »Neu-iranische
(Leiden-Koeln, 1958) ,Handbuch der Orientalistik, I, IV, Iranistik, Linguistik :

Persische W. B. Henning: » Mitteliranisch « , Page 92, footnote 1: „ Das (3.1)
... „,Neupersische,) ist Es ist die allgemeine Verkehrssprache ,)

(1.4) احمد کسروی: « آذری یا زبان باستان آذربایجان » ، شرکت نشر و پخش کتاب ، 1 / 10 / 8
2535 ، ص 21. 8 (2 . 4) همانجا: ص

(3.4) همانجا: ص 11. و ترجمه کاملاً غلط کسروی از این حوقل چنین است: " زبان مردم آذربایجان و زبان بیشتری از مردم ارمنستان فارسی و عربی است. لیکن کمتر کسی عبری سخن گوید و آنانکه بفارسی سخن گویند عبری نفهمند ... ". با مقایسه این ترجمه با متن عربی و نیز ترجمه صحیح آن که در ادامه مقاله آورده ام متوجه میشویم که ترجمه کسروی دستکم سه غلط فاحش دارد و شبیه داستان «خسن و خسین دختران حضرت معاویه بودند» است تا یک سخن جدی.

(5) محمد قزوینی: مقاله « آذری ، یا زبان باستان آذربایگان » در «بیست مقاله» بکوشش ابراهیم پور داود، بمبئی 1935 ، م. ص. 141-146. در این مقاله ناسیونالیستی قزوینی نشان میدهد که بیشتر متعصب است تا محقق و یا سواد عربی و یا شعور تحقیقی چندانی ندارد و گرنه متوجه اغلاط فاحش و اساسی ترجمه کسروی میشد و قبل از نقل قول از مارکوآرت حداقل بخشهای مربوط به نقل قول را از آن کتاب میخواند . علامه نامیدن این شخص سطحی نشانی از قحط

- الرجال و بیسوادی وحشتناک عصر پهلوی است.
- (6) منوچهر مرتضوی: «زبان دیرین آذربایجان» ، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار ، تهران 1384 .
- (7) احسان یارشاطر: « آذری » (نقل از دانشنامه ایران و اسلام ، جز اول (طهران 54 13).
- (8) ابی اسحاق استخری: «مسالك الممالك» ، (طبع لیدن ، 1927) ، ص. 192 - 191 . باید دانست که در ترجمه این اثر به زبان آلمانی ترجمه جمله "و لسان اذربيجان وارمنیه و الران الفارسیه و العربیه..." که نظر مختصر و لذا غیر دقیق استخری را در این مورد ادا میکند ، موجود نیست و لذا احتمالاً در نسخه عربی مرجع ترجمه مذکور نیز این جمله موجود نیست.
- (9) اخیراً آقای علی اصغر حاج سید جوادی نیز در مطلبی تحت عنوان: «میراث مشترک ... «مساله ملی آذربایجان»» در سایت عصر نو (www.asre-nou.net/1) (نظرات غلط و مسخره کسروی و ناسیونالیستهای قدیم را با کوتاه بینی تمام تکرار کرده است.
- (10) بی القاسم ابن حوقل: « صورة الارض » ، الطبعة الثانی (القسم الثانی) ، (طبع لیدن 1939)، ص. 349 - 348. ابن حوقل از استخری و نقشه های معروف وی بسیار نقل کرده است.
- (11) مقدمه و توضیحات رضا همراز بر مقاله (زبان ترکی در ایران) ، احمد کسروی (درآرشیو سایت تربیون): (E.mail: r_hamraz@yahoo) . کل نظر استاد هشترودی:
- «هیچ وقت زبانی به نام آذری وجود نداشته، این را عقل سلیم، خرد، تاریخ یا هر چه که شما بنامیدش به ما می گوید این زبان آذری کجا بود؟ چه بر سرش آمده؟ کجا رفت؟ مسئله زبان مثل یک فرضیه علمی نیست که اگر به اثبات نرسد به کناری گذاشته می شود و از یادها می رود. نه دوست من چنین نیست. مدعیان وجود چنین زبانی می توانند تا ابد چنین ادعایی را ادامه دهند اما هیچوقت نخواهند توانست آن را ثابت کنند. بله زبانی وقتی پیدا می شود، دیگر به آسانی از گردونه تاریخ خارج نمی شود، این مسئله زبانهای مرده یا زبانهای خاموش فقط یک سخن است، یک حرف است. زبان هیچوقت نه خاموش می شود و نه می میرد، بلکه زبان یا تحول پیدا می کند و یا در کنار و حتی در دل زبانهای دیگر به زندگی خود ادامه می دهد... اما زبانی که زمانی با انتشار رساله [آذری] کسروی بر سر زبانها افتاد داستان دیگری دارد... من فقط این را می دانم و خبر دارم که خود کسروی در اواخر عمرش از آن نظر خود برگشته بود و حتی عده ای گفتند که پشیمان شده است و گویا از نظر خود برگشته است در جایی هم ثبت کرده است».
- (12) ویل دورانت : «تاریخ تمدن» ، جدا اول ، ص 179 (چاپ اقبال).
- ((13) جرج سارتن: « تاریخ علم» ، ص. 64، امیر کبیر 1341 .
- (14) ا. م. دیاکونوف: «تاریخ ماد» ، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ، تهران 1377 ، مقدمه مولف.
- (15) سرپر سی ساکس : « تاریخ ایران » ، چاپ وزارت فرهنگ ، ص. 167 ، 171 ، 175 نقل از: ایرج اسکندری: «در تاریکی هزاره ها» ، زیر نویس ص. 115 ، چاپ خارج 1984 : به نقل از رساله دکتری سید ضیاءالدین صدر الاشرافی ، دانشگاه سوربن پاریس (1982) ، ص. 39 ، زیرنویس 357.
- (16) (Ugarit , « Die Summerlogie » W. H. Ph. Roemer: 1999 - Verlag).
- (17) Cambridge University) , Bh. Krishnamurti : « The Dravidian » egaugnaL (1953 ; (1968) Press(2003): Pentti, Aalto (1971) ; M. S. Andronov ,K. Bouda (1955 ; (T. Bourrow (1944); Lyle, Campbell (1998 ; (1956 ,Bh. Krishnamurti (1937 ; (a, 1961, ..., 2001) ; K. H. Menges (1964, 1969)1958 ;(F. O. Schrader (1955, ..., 1999 (K. V. Zvelebil).
- Dravidian Linguistics An Introduction » : , (Pondicherry » K. V. Zvelebil (Linguistics and Cultur « , 1999 Institute of